

# توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال دوم  
شماره ۲۲ - دی ۱۳۸۰ - ژانویه ۲۰۰۲

## کله پز رفت و سگ جایش نشست

مردم افغانستان از قید رژیم بهیمی و آدمخوار طالبان را ندارد.  
حال که مزدوران دست نشانده طالبان سرکوب شده‌اند افکار عمومی بیشتر به این حقیقت پی می‌برد که این نیرو نه تنها پایگاهی در میان مردم افغانستان نداشت، بلکه آلت فعل پاکستان، عربستان سعودی، امارات متحده عربی و خود امپریالیسم آمریکا بوده است. ما ادامه در صفحه ۴

ما در اطلاعیه قبلی خود آوردیم "همانطور که قابل پیش بینی بود امپریالیسم آمریکا شامگاه امروز به بهانه مبارزه با بن لادن و گوشمالی رژیم حامی او رژیم طالبان، کابل و چند شهر بزرگ افغانستان را هدف بمبارانهای وحشیانه قرارداد. بر کمونیست‌های و نیروهای بیدار وجدان پنهان نیست که تجاوز نظامی به افغانستان ادامه سیاست امپریالیستی نظم نوین آمریکا در منطقه خلیج فارس می‌باشد و هیچ ربطی به راهی

## تاریخ را از ۱۱ سپتامبر نمی‌نویسند

بوسنی خواست، در مورد دستگیری "مهرز آدنی" مشاور اول "اسامه بن لادن" ناراضی سعودی، با گذرنامه بوسنیایی، توضیح دهند.  
در این بیانیه که متن آن در اختیار رسانه‌های داخلی و ادامه در صفحه ۳

به خبر زیر توجه کنید:

"ترکیه مشاور اول "بن لادن" را با گذرنامه بوسنیایی دستگیر کرد!"

حزب سوسیال دموکرات بوسنی و هرزگوین روز شنبه با صدور بیانیه‌ای از وزارتخانه‌های امور خارجه و کشور

## امپریالیسم و احترام به موازین بین‌المللی

دیگر سخن بر سر این نیست که در اثر بمبارانهای کور آمریکا در افغانستان چند هزار نفر به قتل می‌رسند. مردم عادی هستند و یا طالبان!

دیگر سخن بر سر این نیست که بمبهای خوشه‌ای غیر مجاز و ضد بشری و تحریم شده از طرف جوامع بین‌المللی در ابعاد وسیع جان میلیونها کشاورز افغانی را که پس از پایان جنگ باید بر سر خانه و کاشانه خود برگردند و به کار کشت و زرع بپردازند به خطر می‌اندازد و یا نه.

سخن فقط بر سر این است که در هر جنگی تلفات وجود دارد و در "مبارزه با تروریسم" که برای "نجات بشریت" از این بلیه قرن است باید حدودی تلفات را با رضا و رغبت پذیرفت. مضمون بحث فقط چانه زدن بر سر مقدار تلفات است.

وقتی به تبلیغات سانسور شده رسانه‌های گروهی ممالک امپریالیستی دموکرات گوش می‌دهید آنچنان تحمیق می‌شوید که اسامه به اینکه مردم عادی افغانستان نیز انسانند و کشتن آنها و بی پناه کردن آنها روا نیست به مغیله شما نیز خطور نمی‌کند. مهم این است که آمریکا هر چه زودتر به اهداف امپریالیستی خود برسد.

بمباران وحشیانه سراسر خاک افغانستان با این ادعا توجیه می‌شود که گویا تا نرسیدن زمستان که منجر به نابودی مردم بی‌خانمان و آواره افغانستان می‌گردد باید کار را تمام کرد. سوال این است که برای چه کسی باید کار را تمام کرد؟ تو گوئی ویران کردن افغانستان برای نسل اندر نسل جنبه انسانی دارد و فقط به قصد نجات مردم افغانستان و کاهش مقدار تلفات انجام می‌گیرد. تصور کنید که هواپیماهای آمریکائی در ادامه در صفحه ۲

## تریاک دین و تریاک افغان شیره‌ای برای سر مردم

حالیکه آه می‌کشید آرزو می‌کرد همه آخوندها هر چه زودتر زندگی راحت در بهشت را به زندگی در این جهنم زمینی ترجیح دهند.  
ادامه در صفحه ۶

نمایندگان استان گلستان در یک حادثه هوانی که چندی پیش اتفاق افتاد راهی بهشت شدند. رندی بر این نظر بود که آنها عمداً هواپیمای خود را ناقص کرده‌اند تا از راه میان بر به بهشت برین برسند. وی در

## مال بد بیخ ریش صاحبش

خوب اگر آمریکا به افغانستان حمله نمی‌کرد چکار باید می‌کرد؟  
آیا از بین بردن طالبان مترقی نیست؟  
چه امکان دیگری برای آمریکا وجود داشت اگر این کار را نمی‌کرد؟  
شما چه پیشنهادی می‌کنید تا آمریکا بتواند به آن عمل کند؟  
شما اگر بودید چکار می‌کردید؟  
البته این فهرست پرسشها را می‌توان ادامه داد و مطالب زیر را نیز به آن اضافه کرد تا شرکت در بحث کمی ساده‌تر و درک مسایل آسانتر گردد.  
ما می‌توانیم در مقابل آن نظریات این پرسشها را مطرح کنیم:  
در موقعی که عراق به کویت حمله کرد اگر آمریکا به عراق حمله نمی‌کرد چکار می‌کرد؟  
اگر آمریکا در جنگ یوگسلاوی؟ شرکت نمی‌کرد چکار می‌کرد؟  
اگر آمریکا در جنگ جهانی دوم بر سر مردم ناکازاکی و ادامه در صفحه ۷

تجاوز امپریالیسم آمریکا و سایر متحدین امپریالیستش به افغانستان و کشتار مردم عادی آن سامان در میان مردم جهان و نیروهای مترقی و اپوزیسیون ایران پرسشهایی گوناگونی را مطرح ساخته است که هر جریان سیاسی با توجه به منافع طبقاتی خود به آن پاسخ می‌دهد و یا داده است. طبیعتاً اتخاذ مواضعی هست که نقش قاطعی در تعیین جای سازمانهای سیاسی در منظره عمومی سیاسی ایران و جهان دارد و نتایج آن در روند انقلاب ایران روشن می‌گردد. کسی که مدافع تجاوز آمریکا به افغانستان بهر بهانه که بی‌پرواوند و یا اختراع کند باشد، نه دوست خلقهای افغانستان است و نه دوست مردم ایران. کمونیست که نیست سهل است انساندوست و دموکرات نیز نمی‌باشد. فقط و فقط بلندگوی تبلیغاتی امپریالیسم در منطقه است.  
امروز شما با استدلالاتی شبه استدلالاتی زیر از جانب این عده و یا نمایندگان تبلیغاتی امپریالیسم در رسانه‌های گروهی روبرو می‌شوید. آنها پرسشهای زیر را مطرح می‌کنند:

## سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی

## امپریالیسم و احترام...

تعقیب "حزب الله" و بسیجها و پاسداران در ایران همین روش را در پیش گیرند. می توان علیرغم همه نفرتی که ما نسبت باین داروستانه های مذهبی داریم از این همه جنایت اظهار سرور نمائیم؟ پس آنوقت فرق ما با سلطنت طلبها و رهبر بی تاج و تخت مدعی پادشاهی ایران چیست؟

سیاست تبلیغاتی امپریالیستها روشن است. نخست اسناد و مدارکی را که تاکنون در مورد جنایات طالبان و نقش ارتجاعی آنها پنهان کرده بودند بر ملا می کنند. به دنیا اطلاع می دهند که طالبان مانع کسب علم و دانش است و آموزگاران را به جرم تدریس کودکان سر ضرب می کشد، آنها خبر می دهند که زنان افغانی حق ندارند بدون معیت مرد به خیابانها روند و گرنه مورد تعقیب و آزار و اذیت قرار می گیرند. در یک کلام آنها زندانی هستند. آنها می گویند که زنان حق کار ندارند و فقط باید گدائی کنند. آنها می گویند که این مردان مذهبی طالبان در هر هجومی به مناطق، نخست به زنان تجاوز می کنند و آنها را به قتل می رسانند: آنها از تجاوز به کودکان صغیر نیز ابائی ندارند. آنها به شتونده و خواننده می گویند که ورزشگاهها به میدانهای تیر تبدیل شده و طالبان اساساً زندانی نگاه نمی دارد، قصاص بر زندان مرجح است. یا زیر شکنجه آنها را می کشد و یا گردن زده، تیرباران کرده و یا بدار می آویزد. آنها هم نه از دیروز، از بیست سال پیش!!

امپریالیستها این جنایات را بیست سال است که کتمان می کردند زیرا با طالبان همدست بودند. آنها با این کار اعتراف می کنند که دلشان برای حقوق بشر و یا حقوق زنان در افغانستان نمی سوخته است. نقض حقوق بشر برای آنها ابزار سیاسی برای تامین منافع کوتاه و دراز مدت خود بوده است. تا زمانیکه که به طالبان نیاز داشتند این جنایات را به حساب درک فرهنگهای مختلف و احترام به تمدنهای گوناگون جلوه می دادند. برای آنها فرهنگ و تمدن، حقوق بشر، حقوق مدنی امری نسبی بود. چادر اجباری نقض حقوق انسان، تحقیر زنان، نشانه ارتجاع سیاه و تحجر فکری نبود، فرهنگ اسلامی محسوب می شد که باید آنرا پذیرفت. افغانها، ایرانیها به کتک خوردن عادت دارند مگر نه این است که خود ما هم بعضی وقتها می گوئیم فلانی کتک خورش ملس است، پس چرا آمریکائیها و یا امپریالیستها این را نگویند.

حال جنایاتی که تا بیست سال پیش در مقوله "نسبیت فرهنگی" گنجانیده می شد بیکباره عین تروریسم و توحش است و باید تا قطره آخر آنرا سر به نیست کرد. حقیقتاً که انسان از این همه ریاکاری در شگفت می ماند.

سیاست امپریالیسم آمریکا و سایر امپریالیستها روشن است. آنها می خواهند تا نفر آخر دشمنان خود را سر ببرند. در مزار شریف چند صد نفر اسیر جنگی را بر خلاف قوانین بین المللی و کنوانسیون ژنو در طی سه

روز سر به نیست کردند و سپس امال اجساد را چون غنیمت جنگی اسلامی غارت کردند. ادعا می کنند که آنها علیرغم تفتیش بدنی قادر شده بوده اند نارنجک با خود به درون زندان ببرند و در ورودی زندان را منفجر کرده به اسلحه دسترسی یابند و سپس در جریان جنگ تا آخرین نفر آنها کشته شده اند. آنها به اعتراض مراجع حقوق بشر بین المللی که خواهان اعزام کمیسیونی برای تحقیق در این زمینه هستند وقعی ننهادند. آمریکا رسماً با آن مخالفت کرد. واقعاً آنرا که حساب پاک است از محاسبه چه باک است.

همین روش را در قندهار و جلال آباد و کابل بکار می برند. به آمریکائیها دستور داده اند که اسیر جنگی نگیرند زیرا پس از آن نمی دانند که با اسراء چه خاکی بر سرشان بریزند. آنها را چگونگی و بر چه اساسی محاکمه کنند. نه وکیل وجود دارد و نه وکیل مدافع و نه دادستانی. نه دادگاهی وجود دارد و نه وزارت دادگستری ای، نه زندانی وجود دارد و نه خوراکی. هر چه هست فقط زندانبان است که مایلند بر اساس قانون "شیرین" قصاص خون اسرای طالبان را بکشند و بر زمین بریزند.

آفتور که روشن است هزاران نفر از این ارتش طالبان از اعراب الجزایری، مراکشی، مصری، سودانی، چچنی، کوزوونی هستند که توسط سازمان "سیا" از کشورهای مختلف برای اعزام به افغانستان جلب شده بوده اند. این عربها و پاکستانیهای خارجی ستون اصلی ارتش ترور طالبان هستند که در بسیاری از بمب گذاریهای خارج از افغانستان دست داشته اند. اسارت آنها دست و پای آمریکا را می بندد و فقط موجب ناراحتی است زیرا تنها مرده آنها بی خطر است. آمریکا نمی تواند آنها را به کشورهای خودشان پس از اسارت پس بفرستد، و یا آنها را در زندانها نگاه دارد، آنها ترور هستند و تروست باقی می ماند و همواره خطر بالقوه برای آمریکا محسوب می گردند. باید سر این ارتش ارتجاعی و تروریستی را از ته و گرد تا گرد ببرد. امپریالیسم آمریکا به همدستی ائتلاف شمال که بهتر از طالبان نیستند در پی ایجاد حمام خون است و دارد این امر را از نظر روانی برای افکار عمومی آماده می کند. این همان روشی است که جمهوری اسلامی پس از روی کار آمدن در مورد همدستان شاه بکار برد. بدون محاکمه علنی با حضور نمایندگان مردم و وکلای مدافع اسرای سلطنت طلب را قصاص کرد. و چون مورد اعتراض قرار گرفت با کمک توده های -اکثریتی ها و سازمان جاسوسی آنها بقیه را قصاص نمود تا کار به خود توده های -اکثریتی ها رسید. اسیر جنگی را نمی شود پس از دستگیری کشت. این یک اصل برسمیت شناخته شده بین المللی است. این یک اصل خدشه ناپذیر است و باین نیز ربطی ندارد که اسیر مرتجع است و یا مترقی، افکارش مورد پسند من است یا نیست، جسدش دل مرا خنک می کند یا خیر، برای امر برحق جنگیده است و یا خیر. چنین کاری جنایات است. حتی اگر این اسیر

مرتجع بودن مغزی بنام طالبان باشد. طالبان را نمی شود شکنجه کرد به این بهانه که چون خودش شکنجه گر بوده است و وجودش شکنجه روحی بشریت است. ما کمونیستها نمی توانیم خود را تا سطح طالبان، جمهوری اسلامی، امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم اسرائیل تنزل دهیم. آمریکائیها هیچگاه به این موازین بین المللی احترام نگذاشته اند و در آینده نیز نخواهند گذارد. زبان آنها زبان زور و گلوله است. متأسفانه وضعیت تبلیغاتی طوری شده است که حتی آن نیروهای مدعی حمایت از حقوق مدنی و حقوق بورژوازی که در شرایط عادی "قهرمانانه" و بدون ترس برای اجرای این حقوق سر و دست می شکستند و به کمونیستهای "مستبد" حمله ور می شوند حال که پای عمل به میان آمده ماهیت دورویانه خود را بر ملا ساخته اند، لب از لب نمی گشایند و سر به لاکهای خود فرو برده اند و برای جنایات آمریکا و "پیروزی" وی دست می زنند و می گویند چه خوب شد! خوب است که بیشتر بکشند. هر چه کشته بیشتر بهتر. زیرا آنها نیز با این کشتار موافقتند. دیگر لزومی نمی بیند که به حقوق مدنی و موازین بین المللی تکیه کنند. چنین اشاره ای نا خوش آیند است و می تواند اتهام حمایت از طالبان را به آنها بچسباند. افکندن بمب خوشه ای، بمب اتمی و یا گلوله های غنی شده اورانیوم، بمبهای میکروبی، جنایت علیه بشریت است حتی اگر آنرا بر سر طالبان بریزند. طبیعتاً کسی که به این کشتارهای وحشیانه معترض نباشد نمی تواند زمانی که همین بمبها را بر سر مردم ایران، سومالی، اندونزی و یا عراق می ریزند و بهانه را نیز همواره می توان یافت لب به اعتراض بگشاید. طبیعتاً کسی که امروز بر این جنایات سکوت کند و آنرا به بهانه رد درک "پاسیفیستی" مورد تائید قرار دهند فقط فقدان اصولیت و کاسبکاری سیاسی خویش را به نمایش گذارده اند.

البته آمریکائیها مایلند که این کارهای کثیف را بدست ائتلاف شمال به انجام برسانند. آنها که از دست بمباران هواپیماهای آمریکائی جان سالم بدر برده اند و تیر تفنگداران آمریکائی به قلبشان ننشسته است اسیر قصاص ائتلاف شمال خواهند شد. تا زمانی که این مقاله نوشته می شود جلوی ورود خبرنگاران را به قندهار گرفته اند تا دست ائتلاف شمال و پشتونهای معتدل هوادار آمریکا همانگونه که در کابل باز بود برای قتل عام مخالفین و دفن آنها در گورهای دستجمعی باز باشد. البته آمریکائیها آدرس این گورهای دستجمعی و چگونگی این قتل عامها را فیلمبرداری کرده و اسناد آنرا برای روزی که ائتلاف شمال شروع به جفتک اندازی کند حفظ کرده اند تا هر وقت مرجع تشخیص مصلحت امپریالیسم آمریکا صلاح دانست آنرا برای وادار کردن ائتلاف شمال به همکاری با "محمد غایب شاه" رو کنند و افکار عمومی را بر علیه ائتلاف شمال بسیج نمایند. ما این بازیها را خوب می شناسیم.

## مبارزه با تروریسم از مبارزه با امپریالیسم جدا نیست

## تاریخ را از ...

خارجی قرار گرفته آمده است، وزارت امور خارجه و کشور بوسنی باید ظرف ۲۴ ساعت پاسخ دهند که "آدونی" چگونه موفق به اخذ تابعیت بوسنی و دریافت گذرنامه شده است و این تروریست بین‌المللی از حمایت چه کسانی برخوردار است.

مطبوعات چاپ ساریوو نوشتند، مهرز آدونی مشاور اول بن لادن، در فرودگاه استانبول با گذرنامه بوسنیایی دستگیر شده است. (نیمروز ۲ مهر ۱۳۷۸).

کشور بوسنی که با یاری پاسداران ایران، گروه طالبان اسامه بن لادن و مسلمانان متعصب یوگسلاوی و تحریکات ساکنین کوزوو یاری امپریالیستها بوجود آمد، کشوری فاقد استقلال و عملاً بر روی کاغذ است.

با رضایت و تایید "عزت بگوویچ" رئیس دولت بوسنی هرزگوین بسیاری از این تروریستها مستقلاً و یا بخاطر ازدواج با دختران بوسنیایی موفق بدریافت تابعیت

کشور ساخته و پرداخته بوسنی شدند. این امر در آن روز بر کسی پوشیده نبود و همه می‌دانستند که بوسنی مرکز تروریسم اسلامی در اروپاست. ولی تا موقعیکه

این تروریسم از صربها می‌کشت تروریست نبود و موقعیکه سرش را به طرف واشنگتن برگردانید به تروریسم بربرمنش بدل شد. اینکه حزب سوسیال

دموکرات بوسنی یکباره یادش افتاده تا در مورد چگونگی پذیرش تابعیت تروریستها از دولت پاسخ بخواهد به شوخی بیشتر شباهت دراد تا جدی. حال

همین نوزاد چرکین که محصول توطئه امپریالیستی بوده است سوی دماغ امپریالیسم شده است زیرا تروریستها بنیادگرایی اسلامی از همین نقطه ضعف

دولت پوشالی بوسنی استفاده کرده‌اند تا با گرفتن تابعیت بوسنی هرزگوین امکانات قانونی برای مسافرت به سایر نقاط عالم را پیدا کرده تا بتوانند خود

را به بهترین وجهی استار کنند. تا روزی که این شیوه کار برای توجیه تئوری اختلافات قومی در یوگسلاوی برای تجزیه این کشور لازم بود کسی اعتراضی به آن

نمی‌کرد. آنروز باید توسط این مزدوران خارجی اعم از عرب، ایرانی، ترک، چچن تعداد نفرات را در این کشور افزایش داده و آنها را برای کشتن مردم صرب

آماده می‌کردند و کسب "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" را کامل می‌نمودند.

در ۱۹۹۹ در قاهره علیه ۱۰۷ نفر ادعانامه صادر شد. اتهام آنها این بود که تروریست‌اند. اکثر مهمین عضو

جهاد بودند ولی مطبوعات به آنها لقب "بازگشتگان از آلبانی" داده بودند، دقیقاً همان لقبی را که به اعرابی می‌دهند که از افغانستان بر می‌گردند: "بازگشتگان از افغانستان".

در ۱۹۹۸ دولت آلبانی ۱۴ نفر مصری جهادگر را تحویل دولت مصر داد. تعدادی از آنها در آذربایجان سابق

شوروی، بلغارستان، اکوادور، کانادا، کویت، پاکستان، آفریقای جنوبی، اورگوئه، آمریکا، امارات متحده عربی و پاره‌ای ممالک دیگر بودند که با درخواست و فشار مصر دستگیر شده و به این کشور تحویل داده

شدند. ۵ نفر از آنها در زندان انگلستان هستند، یک نفر در اتریش. علیه ۶۱ نفر از آنها محکومیت غیابی صادر شده است. محل سکونت برخی از آنها در افغانستان و

پاره‌ای دیگر در یمین بود ولی همه می‌دانستند که اکثریت آنها در آلبانی، بوسنی، بلغارستان زندگی می‌کردند و عنوان "عربهای بالکان" را با خود حمل می‌نمودند. سیا یکی از سران جهادگرایان را در باکو

دستگیر و به مصر آورد و سپس شکنجه آنها شروع شد بطوریکه آنها در محاکمه خود به نقش سیا و شکنجه‌های خود توسط سیا اشاره کردند. اینها تنها

بخشی از دسیسه‌های پشت پرده است که در عرصه سیاست می‌گذرد و این جنگ پنهان را کسی نمی‌بیند. باین جهت اعتراض سوسیال دموکراتهای بوسنی

شوخی مسخره‌ای بیش نیست که از تابعیت تروریستها در بوسنی اظهار بی‌خبری می‌کند.

پس از ۱۱ سپتامبر اوضاع بکلی فرق کرده است زیرا معلوم شد که تروریستهای بنیادگرایی اسلامی از این سکوی پرش در اروپا برای مقاصد همواره شوم خود

نیز استفاده کرده‌اند. حال مامورین حی و حاضر ناتو و سیا در منطقه دارند در لابلای اسناد و مدارک دولت "مستقل" بوسنی هرزه‌گوین می‌گردند تا این تروریستها

را که تابعیت بوسنی دارند شناسائی کرده و تحت تعقیب قرار دهند. دولت بوسنی نیز کاری از دستش برای حمایت حقوقی از اتباع قانونی خود بر نمی‌آید.

حال به خبر روزنامه سلام در باره همین تروریستها در حدود سه سال پیش توجه کنید:

"تشریه سلام مورخ اول شهریور ۱۳۷۷ تحت عنوان "اسامه بن لادن از کمک سازمانهای جاسوسی آمریکا و انگلیس برخوردار بوده است" از قول مطبوعات

انگلیسی نوشت: "خبرگزاری جمهوری اسلامی: به نوشته روزنامه‌های انگلیس، آمریکائیا، اسامه بن

لادن را که اکنون به عنوان چهره تروریستی شماره یک معرفی می‌شود، در دهه ۱۹۸۰ چریک آزادیخواه می‌خواندند.

ظرف دهه ۱۹۸۰ و دوره اشغال افغانستان به وسیله ارتش شوروی، سازمان مرکزی اطلاعات آمریکا (سیا)

برای افراد تحت امر اسامه بن لادن اسلحه فراهم می‌آورد و سازمان جاسوسی و اطلاعات خارجی بریتانیا (ام.آی.۶) موشکهای ضد هوایی بلوپیپ در اختیار آنها قرار می‌داد.

پناهگاه بن لادن در منطقه خوست در شمال شرق افغانستان نیز یکی از پناهگاههایی است که با کمک نیا ساخته شده و همان جایی است که روز پنجشنبه هدف حمله آمریکا قرار گرفت.

روزنامه گاردین می‌نویسد: حمایت سیا از بن لادن در دهه ۱۹۸۰ بر اساس اصل "دشمن دشمن من، دوست من محسوب می‌شود" انجام می‌گرفت وی نیز احتمالاً

بر اساس محاسباتی مشابه عمل می‌کرد. پس از خاتمه اشغال افغانستان، بن لادن علیه آمریکا که دشمن اسلام می‌داند، بپا خاست.

این روزنامه می‌افزاید: گفته می‌شود پس از آنکه عراق کویت را اشغال کرد. بن لادن با شاهزاده سلطان وزیر دفاع عربستان ملاقات و برای کمک به شکست دادن بغداد اعلام آمادگی کرد، مشروط بر اینکه آمریکائیان

در این کار دخالت نکنند. رابرت فیسک خبرنگار روزنامه ایندپندنت در گزارشی بیرامون بن لادن در شماره دیروز (شنبه) این

روزنامه می‌نویسد: وی همیشه هرگونه دخالت آمریکا را در جنگ علیه نیروهای شوروی در افغانستان منکر می‌شود و می‌گوید نه من و نه هیچیک از برادران

مدرکی دایر بر کمک آمریکائیان ندیده‌ایم. به نوشته فیسک، یک ساعت قبل از حمله موشکی آمریکا به افغانستان، بن لادن پیامی برای یک

روزنامه‌نگار پاکستانی در پشاور فرستاد و دخالت خود را در انفجارهای آفریقا رد کرد. اما از مسلمانان برای پیوستن به جهاد خود علیه آمریکائیان دعوت به

عمل آورد. ایندپندنت می‌نویسد: وی بمب‌گذاری در آفریقا را منکر شده است همانگونه که در مورد انفجار مقر نیروهای آمریکائی در طهران عربستان از خود سلب

مسئولیت کرده بود. "ما می‌بینیم که حتی برای رژیم ایران نیز روشن بود که طالبان سرش در آخور سیا بوده

است. این قصه سر دراز دارد.

**دست امپریالیسم آمریکا از منطقه کوتاه!**



کله پز...

نوشتیم:

آزادی مردم افغانستان، کسب استقلال ملی و حقوق دموکراتیک توده‌ها هیچگاه توسط نیروهای امپریالیستی و دول کهنه کار استعماری متحقق نخواهد شد. این را تاریخ نشان داده و باز هم نشان خواهد داد. رهایی افغانستان توسط خود مردم بویژه مبارزه متحد کارگران، زحمتکشان، زنان، روشنفکران انقلابی و حمایت و همبستگی بین المللی میسر خواهد شد.

طالبان مشت‌ی مزدور پاکستانی و اعراب و چینی خریداری شده با دلارهای آمریکا و عربستان سعودی و امارات متحده عربی بودند که با استفاده از جنایات ائتلاف شمال و احمد شاه مسعود شیر پنجشیر و اختلافات وی با متحد سابقش گلبدین حکمتیار، قادر شدند بی طرفی مردم افغانستان در این دعوا را با شعار پایان جنگ و ایجاد امنیت در افغانستان موجب شوند. این طالبان نبود که کابل را با خاک یکسان کرد، ائتلاف شمال یعنی شیر پنجشیر و گلبدین حکمتیار بودند که بر سر کنترل منابع قاچاق مواد مخدر در افغانستان و همکاری با شرکتهای نفتی امپریالیستی جان مردم را به لب آوردند. و بر عکس مردم که ماهیت طالبان را نمی شناختند نخست با آمدن طالبان و ایجاد امنیت طالبانی امیدوار شدند که دوران خشونت پایان رسد. این مردم بیچاره افغانستان بودند که از دست ائتلاف شمال به امید امنیت به دام مزدوران طالبانی افتادند. حال بیچاره همان ائتلاف شمال که نمونه آنرا ما در ایران بر سر کار داریم عزیز سلطنت طلبان و برخی چینماهای ایرانی گردیده است. آنها از جایگزینی ائتلاف شمال به جای طالبان اظهار سرور و شادی می کنند و "پیروزی" بر طالبان را در عین حال جشن خود می دانند. فقط مانده که برای پرزیدنت بوش یک کارت تبریک نیز بفرستند تا آنها را در معادلات سیاسی آینده خود مد نظر داشته باشد. کشتار قومی، اسلامی و رفتار زننده و بربرمنشانه طالبان به مردم افغانستان نشان داد که آنها نیز بهتر از ائتلاف شمال نیستند و باند هائی هستند که در خدمت قدرتهای بزرگ قرار دارند. بعلت همین بی ریشگی بود که طالبان فوراً به عقب نشینی دست زد و به جلال آباد و قندهار پناه برد و ائتلاف شمال نیز بدون حمایت مردمی و فقط به پشتوانه بمب افکنهای آمریکائی قادر شدند به پیشروی ادامه دهند و سینه پیروزی سپر کنند. عده‌های جاهل برای آمریکائی‌ها دست می زنند که ائتلاف شمال را به جای طالبان آورده و گویا مردم افغانستان نجات پیدا کرده‌اند. این عده جبهه متحدی از ناسیونالیستهای ایرانی و هواداران جمهوری اسلامی و هواداران امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم اسرائیل در ایران هستند. ناسیونالیستهای ایرانی از اینکه احمد شاه

مسعود فارسی سخن می راند گل از گلشان می شگفتند و از وی تمجید کرده و جنایات کثیف این عده را در افغانستان به فراموشی می سپارند. آنها فکر می کنند اگر ائتلاف شمال در افغانستان حاکم شود نان ایران در روغن است و آرزوی ایران بزرگ آنها به حقیقت پیوسته است. با این آرزو است که چهره جنایتکارانه ائتلاف شمال را که نقش مهمی در خرابیها و فقر و بی خانمانی مردم افغانستان داشته است می شویند. یکی از ستونها ائتلاف شمال ژنرال دوستوم ازبک تبار است که تا بحال چندین بار رنگ عوض کرده است. نخست متحد حزب پرچم دست نشانده شوروی در افغانستان بود و دمار از روزگار مردم در می آورد، سپس به مجاهدین افغان پیوست و دمار از روزگار مردم در آورد. بعداً با گرفتن پول کلان مزار شریف را تسلیم کرد و همدست طالبان شد و دمار از روزگار مردم مزار شریف در آورد. سرانجام با طالبان برهم زد و به ائتلاف شمال پیوست و دمار از روزگار مردم افغانستان در آورد، بطوریکه وقتی طالبان حمله کرد وی و دوستانش بدون حمایت مردم مجبور به فرار به دره های پنجشیر شدند. حال نیز آزاد کننده مزار شریف شده و پدر مردم را در مزار شریف در می آورد. وی یک فرمانده سود جو، فاسد، بوقلمون صفت و خونخوار است و از اینکه تنها دارای یک نماینده در کنفرانس امپریالیستی بن بوده است ناراضی است و تصمیمات این کنفرانس را به رسمیت نمی شناسد. این عده کاسبکارند و نه مدافع منافع مردم افغانستان. آیا می توان از پیروزی جناحی از جناح بر جناح دیگر اظهار خوشحالی کرد و به چشم مردم افغانستان خاک پاشید. سلطنت طلبان این کار را می کنند آنها می گویند که "نتیجه عمل آمریکا خوب" بوده و لذا اصل عمل که همان حمله آمریکا به افغانستان باشد نمی تواند بد باشد!! البته اگر کسی مسایل را از دریچه چشم منافع امپریالیسم آمریکا ببیند چاره‌ای جز این ندارد که هم از تجاوز کنونی آمریکا حمایت کند و هم از اینکه آمریکا طالبان را بر علیه منافع مردم افغانستان در آستین خود پرورش می داد. آمریکا بنظر آنها اساساً کار بد نمی کند. اینکه آمریکا خودش پروراندنده طالبان است گویا "کار بد" نبوده که نتیجه عمل ظاهراً "خوبش" نابودی شهرهای افغانستان و ریختن صدها هزار تن مواد منفجره بر خاک افغانستان و کشتار مردم عادی است. سلطنت طلب از خودش نمی پرسد اگر طالبان را آمریکا در افغانستان پرورش نمی داد نیازی نداشت که امروز بر سر مردم مزار شریف، کابل، جلال آباد و قندهار و سایر بخشهای افغانستان بمب بریزد. معیار قضاوت تاریخی آنها نه از زمان ساختن و پرداختن طالبان بلکه از حمله به طالبان شروع می شود. بخشی از تاریخ برای آنها حذف شده است. البته همیشه

بورژوازی تاریخ را تحریف کرده و می کند. بیچاره اندیشمندی که مبنای تحلیل خود را بر ظواهر قرار دهد و نبیند که ماهیت تجاوز امپریالیسم آمریکا به افغانستان نه سرکوب طالبان، و نه نجات مردم افغانستان بلکه فقط و فقط منافع دراز مدت استراتژیک امپریالیسم و تامین امنیت لوله‌های انتقال انرژی به بحر عمان و پرش به سرزمینهای آسیای میانه می باشد. مضحک این است که این مدافعان امپریالیست آمریکا که خود را دموکرات و آزادیخواه نیز جا می زنند مدعی اند که نباید پشت سر "خلق ستمدیده" افغانستان پنهان شد و حمله آمریکا را محکوم کرد. این عده خودشان پشت سر حمایت از خلق افغانستان پنهان می شوند تا آمدن همدستان سابق طالبان در قندهار و ائتلاف شمال در کابل و ژنرال دوستوم در مزار شریف و اسماعیل خان جلال در هرات را همراه با اجازه اقامت دائم آمریکا در منطقه، آزادی مردم افغانستان جا بزنند. از چه موقع ائتلاف شمال مرتجع نیست؟

هواداران جمهوری اسلامی به اسلام شیعه این عده تکیه می کنند و امیدوارند با یاری ائتلاف شمال جمهوری اسلامی هوادار آیت الله خمینی در افغانستان بپا دارند. این است که آنها نیز هوادار پیروزی نیروهای شمال هستند.

هواداران "چپ" امپریالیسم آمریکا پیروزی آمریکا را بر "اسلام سیاسی" جشن می گیرند و آنرا اقدامی مترقی و جنگ را با خصیلتی مترقی یعنی جنگ تمدن علیه توحش جلوه می دهند. آن‌ها از شکست طالبان و روی کار آمدن ائتلاف شمال با کمی چاشنی معتدل طالبانی قندهاری مسرورند و آنرا پیروزی مهمی جلوه می دهند. در ارزیابیهای آنها جانی برای مبارزه علیه امپریالیسم وجود ندارد. دنیای آنها دنیای بی امپریالیسم است. دنیائی معیوب و به کام امپریالیسم و صهیونیسم.

کسی نمی پرسد که این طالبان وصله ناجوری بر بدن مردم افغانستان بود و از بیرون باین کشور تحمیل شده بود و حال همان‌ها که این طالبان مزدور را بر این مردم تحمیل کرده بودند جلوی ممر درآمد آنها و راه اسلحه رسانی آنها را گرفته‌اند و آنها را خفه کرده‌اند. دعوی بین آمریکا، طالبان و پاکستان دعوی دو دزد است که به قیمت خرابی افغانستان و نابودی سرزمینهای این محدوده تمام می شود. ده‌ها هزار مین آمریکائی زمینهای کشاورزی را برای چندین سال متوالی غیر قابل کشت کرده است. هنوز کسی نمی داند چه نوع سلاحهای جدیدی را امپریالیست آمریکا در افغانستان به آزمایش گذارده است. کسی از این جبهه متحد ائتلاف شمال در ایران نمی پرسد که مسئول این خرابیها و جنایات کیست؟ آیا فقط طالبان است؟ پس نقش ادامه در صفحه ۵

## زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

کله یز...

پاکستان، عربستان سعودی، ائتلاف شمال و امپریالیسم آمریکا چه شد؟ مگر این دول دوستداران مردم افغانستان هستند که ما از سرکوبی طالبان توسط آن‌ها سرور باشیم. این سرور سرور آمریکائی است و بدرد خود آنها می‌خورد. مردم افغانستان زمانی سرور خواهند بود که بانیان این فجاج را به سزای اعمال خود برسانند و دست امپریالیستها و متحدین آنها را از سرزمینشان کوتاه کنند. آیا آمریکائی که پشتیبان این همه جنایات در افغانستان بود ناجی مردم افغانستان است و دلش برای این مردم سوخته است؟ آیا پاکستانی که در امور داخلی افغانستان مستقیماً دخالت می‌کرد و سربازان خود را برای جنگ به آنجا می‌فرستاد ناجی افغانستان است؟ خنده‌دار است وقتی که برای بزرگ جلوه دادن قدرت آمریکا می‌گفتند که آمریکا در هفته اول تسلط هوائی خود را بر طالبان تحمیل کرد. کدام تسلط هوائی؟ طالبان هوایما نداشت که بر هوای افغانستان مسلط باشد. آنچه داشت هوایماهای پاکستانی بودند و خلبانهای آنها نیز تابعیت پاکستان را داشتند که بدستور آمریکا و یا با فشار آمریکا خود را از این درگیری کنار کشیدند و مزدوران بی‌حاشی خویش را رها ساختند. بدون آمریکا و پاکستان و عربستان سعودی و امارات متحده عربی در خلیج فارس، طالبان نمی‌توانست مدت مدیدی بر روی پای خود بایستد. آنها لکه ناجوری در افغانستان بودند.

امروزه متحدین ایرانی ائتلاف شمالی افغانی طوری از طیفهای چپ تا راست آن گرفته سخن می‌گویند که گویا مسئله افغانستان مسئله‌ایست که بدون سابقه تاریخی مانند قارچ از زمین روئیده و مسبوک به هیچ سابقه‌ای نیست.

اینکه درگیری آمریکا، پاکستان، عربستان، ائتلاف شمال و طالبان درگیری مجموعه جبهه ضد انقلاب و ارتجاع داخلی و بین‌المللی است که بر ضد منافع خلقهای افغانستان است و این سرزمین را تاکنون نابود کرده است بنظر می‌رسد در این تحلیلهای ترش و شیرین در نظر گرفته نمی‌شود. آنها به قیمت نابودی افغانستان دارند برای منافع استراتژیک خود خرده حسابهای میان خود را حل می‌کنند و این آن عامل مهم قطعی است که باید در تحلیلهای مورد نظر قرار گیرد. از دید این عده پاکستان و عربستان سعودی مرتجع و تروریست و آمریکای تروریست‌تر از همه آنها از امشب به فردا بیکیاره آزادیخواه، دموکرات، مترقی و انقلابی می‌شوند.

عده‌ای پس از فروپاشی سریع گروه دست نشانده طالبان می‌گویند که تحلیل آنها که افغانستان را با ویتنام مقایسه می‌کردند غلط بود. ولی این حرف درست را در باره آن نظریات نادرست که معلوم نیست چه کسان بی‌نام نشانی بوده‌اند و یا حتی اختراع نویسنده برای قوت بخشیدن به استدلالهای بی‌سر و ته‌اش هستند، نه از آن جهت می‌گویند که قیاس طالبان مزدور و لکه ناجور را با انقلابیون کمونیست در ویتنام به تقد بکشند. خیر آنها میان ماهیت ارتجاعی طالبان و مبارزه مترقی مردم ویتنام که بصورت میلیونی علیه امپریالیسم آمریکا و متحدین داخلی ویتنام می‌جنگیدند علامت تساوی می‌گذارند. آمریکا در ویتنام نتوانست پیروز شود زیرا که مردم ویتنام از جان دل از جبهه آزادیبخش ویتنام به رهبری حزب کمونیست ویتنام حمایت می‌کردند و در میان مردم پایگاه میلیونی داشتند که حتی کاهنان بودائی آن سرزمین در اعتراض به تجاوز آمریکا به عملیات خود سوزی متوسل می‌شدند ولی طالبان دست نشانده خود آمریکا و نوکرش پاکستان بود. جبهه آزادیبخش ویتنام پوشالی نبود و عروسک دست امپریالیسم نبود، حال آنکه طالبان عروسک پوشالی امپریالیسم و ارتجاع منطقه بود که بر خلق افغانستان تحمیل شده بود. آنها در افغانستان مزدوران وارداتی بودند و برعکس این امپریالیست آمریکا بود که وارد ویتنام شده بود و متجاوز وارداتی بود. آمریکا با فشار سیاسی و نظامی اش در مبارزه با طالبان نشان داد که به چه راحتی می‌توانست همین عمل را در سالها قبل به اجراء بگذارد تا این دست نشانده ریش‌دار و عمامه‌بسر خود را بر سر جایش بنشانند ولی وی این کار را نمی‌کرد. این پیروزی سریع آمریکا نشانه محکومیت و ماهیت سیاست ارتجاعی این قدرت است که سرنوشت مردم افغانستان هرگز برایش ارزشی نداشته است و حال نمی‌تواند مدعی نجات افغانستان شود. بگذریم از اینکه رسانه‌های گروهی دامنه بیمارانه‌های آمریکا و جنگ کشنده‌ای را که براه انداخته‌اند و مردم عادی را هدف می‌گیرند نشان نمی‌دهند. چقدر کسی باید خوش خیال باشد که تصور کند که آمریکاها فقط نیروهای مسلح طالبان را می‌کشند و نه دیگران را. تنها بمباران مشکوک و اعدام ۶۰۰ اسیر جنگی در مزار شریف به بهانه طغیان آنها بخشی از این فاجعه را نشان می‌دهد. آنها که برای تجاوز آمریکا دست می‌زنند از عمق فاجعه بی‌خبرند و یا خود را به بیخبری می‌زنند.

\*\*\*\*\*

مرگ خوب است ولی برای همسایه

در روز سه شنبه ۲۰۰۱/۱۱/۲۷ ساعت ۴ بعد از ظهر در برنامه ۲ تلویزیون آلمان که به جناح دست راست یعنی احزاب دموکرات مسیحی نزدیکتر است تحت نام "امروز در اروپا" خبر کوتاهی منتشر شد که در حد خود بی‌نظیر است.

گوینده اظهار داشت: این ادعای سازمانهای جاسوسی و امنیتی آمریکا که با سناریوی حمله به آسمانخراشهای دو قلوی نیویورک حساب نمی‌کردند ادعای پوچی بیشتر نیست زیرا این سناریو سابقه طولانی تری دارد. سپس با یک آمریکائی یوگسلاوی تبار عضو سازمان "سیا" که در زمان جنگ جهانی دوم در "ارتش آزادیبخش" یوگسلاوی علیه تیتو و کمونیستها می‌جنگیده است (احتمالاً گروه وابسته میخائیلوویچ مورد نظر آنهاست-توفان) و سپس عضو ارتش آمریکا شده است مصاحبه‌ای تشکیل داد. وی اذعان کرد که وی در زمان تیتو یک هویمای آمریکن ایرلیز را می‌ریاید با قصد اینکه پس از پیاده کردن مسافری آن آنرا به ساختمان چند ده طبقه "اتحادیه کمونیستهای یوگسلاوی" در هنگامیکه کمیته مرکزی حزب تشکیل جلسه داده است بکوبد. گوینده تلویزیون فیلم مستند و اخبار روزنامه‌های آن زمان را در مورد دستگیری این افسر ارتش آمریکا را که در این کار موفق نشده بود و پس از دستگیری و استرداد به آمریکا به سی سال زندان و سپس به با تخفیف به ۱۵ سال و پس از چندی آزاد گشته بود، نشان داد و اضافه کرد که این ساختمان در زمان جنگ یوگسلاوی توسط موشکهای هوایماهای آمریکائی مورد اصابت قرار گرفت و آرزوی افسر یوگسلاوی تبار ارتش آمریکا که خواهان کشتار چندین هزار نفر در این ساختمان با کوبیدن هوایما به آن بود تحقق یافت.

پس اینکه آمریکائی‌ها از اینگونه سناریوها بی‌خبر بودند حرف مفتی بیش نیست. فقط می‌توان آنرا با غافلگیری آمریکائی‌ها و اینکه چنین حادثه‌ای می‌تواند در کشور خودشان اتفاق بیافتد توضیح داد. مرگ خوب است ولی برای همسایه.

## زنده باد انترناسیونالیسم پرولتاری

## تریاک دین...

همین امر موجب شد که استان گلستان این افتخار را پیدا کند که خیالش از بار سنگین این نمایندگان راحت شود. ولی قوانین "دموکراتیک" جمهوری اسلامی آنها را مجبور می‌کند که بار دیگر به پای صندوقهای رای روند.

صورت نامزدهای انتخاباتی مجلس دوره ششم مجدداً مطابق میل شورای نگهبان نیست و بر خلاف قانون اساسی ای که خود بریده و دوخته‌اند عمل کرده و صلاحیت نمایندگان مخالف خویش را مورد سوال قرار داده و از نامزد انتخاباتی شدن آنها جلو گرفته‌اند. البته اینکه عملکرد شورای نگهبان قانونی نیست امری نیست که بر کسی پوشیده باشد و عدم شرکت مردم در انتخابات میان‌دوره‌ای بهترین پاسخ به رفتار شورای نگهبان است. لیکن اصلاح طلبان که حتی این انتخابات قلابی را "شبه انتخابات" نامیده‌اند قصد ندارند از این نارضائی مردم برای فشار به شورای نگهبان استفاده کنند زیرا آنها از مردم بیشتر می‌ترسند تا از شورای نگهبان. طبیعتاً مجلسی که از نمایندگان این "شبه انتخاباتها" پر شود نه اعتباری نزد مردم دارد و نه خود نمایندگان حاضر در مجلس که بی احترامی بخویش و تحقیر خود را به جان خریده‌اند، برای خود ارزشی قائلند. تازه رضائی پاسدار رئیس مجمع تشخیص مصلحت که دست راست هاشمی رفسنجانی است به نمایندگان هشدار داده است که مبادا از اکثریت خود استفاده کرده و اعتبارنامه نمایندگان قلابی استان گلستان را رد کنند. چنین مجلسی که یک پاسدار قلدر برایش تعیین تکلیف کند و اختیاراتش را از وی بگیرد، دیگر مجلس نمایندگان مردم نیست، بگذریم از اینکه این مجلس از روز نخست هم قصد نداشت نماینده خواستهای مردم باشد. اصلاح طلبان این خفتها را می‌پذیرند و سخنی به اعتراض نمی‌گویند. همین روش آنهاست که جناح مقابل را هار می‌کند.

آقای خاتمی برادر رئیس جمهور در باره پاره‌ای ادله که موجب رد صلاحیت افراد شده اظهار داشت: "یکی از این ادله بر اساس آزمایش اعتیاد است. حال اگر فردی قبل از آزمایش به دلیل بیماری، برخی داروها را استفاده کند، آزمایش او را مثبت خواهد کرد..." اگر قرار شود کسی که معتاد است باید رد صلاحیت شود اما انتظار داریم این مساله در همه جا رعایت شود. کسانی در مناصب بسیار مهم دیگری هستند که ممکن است

مشکلاتی این چنینی داشته باشند. به آنها نیز باید رسیدگی شود."

سخنان آقای خاتمی معطوف به کسانی است که در جمهوری اسلامی از تریاکهای دست اولی استفاده می‌کنند که از راه قاچاق از طریق افغانستان می‌آید و هم اکنون مناصب مهمی را در دستگاه دولتی ایران اشغال می‌کنند. فرق تریاک که آنها می‌کشند با تریاک که اصلاح طلبان می‌کشند در درجه خلوص آن نسبت به ولایت فقیه است. آخوندها همیشه در ایران مروج تریاک بوده‌اند و در سابق در دهات با فتودالها بر سر یک منقل می‌نشستند، چه تریاک دین و چه تریاک جسم.

حال خوب است قدری به عقب برگردیم و نظر آیات عظام را نسبت به استعمال تریاک جوایا شویم.

خانم سهیلا جلودار زاده نماینده مجلس شورای اسلامی و دبیر کل جمعیت مبارزه با اعتیاد چندی پیش فاش کرد که تلاش او در ماههای اخیر برای گرفتن فتویٰ تحریم مواد مخدر از روحانیون بی نتیجه مانده است. وی که عضو هیات رئیسه مجلس شورای اسلامی نیز هست گفت: "به رغم دیدارهای متعدد و گفتگو با روحانیون و تشویق آنها برای همکاری در کار جلوگیری از گسترش مواد مخدر که میلیونها جوان کشور را آلوده کرده است حتی یکی از آنها حاضر نشد برای تحریم مواد مخدر فتوا صادر کنند و این در حالی است که برای کنفرانس برلین که هیچ عارضه‌ای برای مردم ایران نداشت این همه حکم محکومیت صادر شده است." خانم سهیلا جلودار زاده آمار وحشتناکی از درجه اعتیاد و دسترسی جوانان به این مواد خطرناک فاش ساخت. وی گفت ۸۵ درصد دانشجویان به مواد مخدر دسترسی دارند.

بنا بر این آمار شمار معتادان ایران ۳ میلیون اعلام شده است.

روحانیون از این جهت که در قرآن استعمال مواد مخدر حرام نشده است از فتوا دادن در باره آن طفره می‌روند. از این گذشته خود آنها نه تنها در قاچاق مواد مخدر دست دارند و پولهای کلانی را از این راه بدست آورده‌اند، در عین حال نیز اهل دود و دم و منقل و وافور نیز هستند. البته اگر کسی ریگ در کفش نباشد می‌تواند قرائتی از قرآن بدست دهد که مواد مخدر را مواد سکرآور تفسیر کرده، موادی که انسان را به عالم هیروت می‌برد و اختیار وی را از دستش خارج می‌کند و بر این اساس آنرا حرام اعلام کند.

مگر هر چه عقل سلیم حکم کرد باین علت که در قرآن نیامده نباید مورد توجه قرار گیرد؟.

تأثیر مواد مخدر مانند تریاک و یا هروئین، ال.اس.دی، ماری جوانا، حشیش، کوکائین و نظایر آنها به مراتب خطرناکتر از مشروبات الکلی است. اینرا حتی علم پزشکی نیز ثابت کرده است. ولی از علم در مقابل آخوند صحبت کردن مانند یاسین بگوش خر خواندن است.

دبیر کل ستاد مبارزه با مواد مخدر در سال ۱۳۷۰ گفت: "افزایش افزایش کشفیات و تلفات بالا، موفقیت نیست، بلکه دلیل عقب گرد در مبارزه با مواد مخدر است."

غلامرضا انصاری رئیس سازمان بهزیستی کشور نیز در این جلسه اعلام کرد: "یک ششم جمعیت کشور در صورت واقعی بودن آمار متعادل، در گیر مساله مواد مخدر هستند."

رژیم جمهوری اسلامی قاچاقچیان مواد مخدر را اعدام می‌کند. ایران بزرگترین رقم اعدام قاچاقچیان مواد مخدر را دارد. پرسش این است که اگر قاچاق مواد مخدر تا باین حد زشت و تبهکارانه است که باید قاچاقچی تاوان آنرا با جانش دهد چرا یک آخوند عمامه بسر حاضر نمی‌شود فتوا دهد که مصرف مواد مخدر حرام است. مگر می‌شود که خرید و فروش و توزیع مواد غیر حرام با طناب دار پاسخ گفته شود ولی مصرف آن مانعی نداشته باشد.

در این داست که رابطه تریاک دین و تریاک افغان معلوم می‌شود. آخوندها برای رد صلاحیت مخالفین خود به تریاک افغان نیاز دارند. مصرف تریاک افغان صلاحیت یک نامزد انتخاباتی را مورد سوال قرار می‌دهد ولی زمانیکه با تریاک دین مخلوط شد شیرهای می‌شود که می‌توان آنرا برای کشیدن بر سر مردم آماده کرد.

حقیقت این است که آخوندها می‌خواهند بهر وسیله‌ای که شده است بر سر قدرت بمانند. هدف آنها نه حفظ دین و تریاک بلکه قدرت سیاسی است.

برای حفظ این قدرت سیاسی بهر وسیله‌ای که کثیفتر از آن یافت نشود دست می‌زنند. این است که برای رفع اعتیاد جامعه ما باید همه دستگاه دولتی اسلامی ایران را سوار هواپیما کرد و راهی استان گلستان نمود.

رندی می‌گفت اگر آخوندی بمیرد بر سر قبرش گل در آید و اگر همه آخوندها بمیرند ایران گلستان شود.

"اپوزیسیون قلبی" چهره بزرگ کرده رژیم است



## مال بد...

هیروشیما بمب اتمی نمی افکند چکار می کرد؟  
اگر آمریکا بر سر مردم ویتنام بمبهای شیمیایی ضد بشری پرتاب نمی کرد چکار می کرد؟  
اگر آمریکا حکومت ملی و قانونی دکتر محمد مصدق را سرنگون نمی کرد چکار می کرد؟  
اگر آمریکا حکومت ملی و قانونی سالوادور آلنده را سرنگون نمی کرد چکار می کرد؟  
اگر آمریکا در اندونزی بیاری حزب الله یک میلیون کمونیست را نمی کشت و سوهارتورا بر سر کار نمی آورد چکار می کرد؟

اگر آمریکا به کوبا، پاناما، گرانادا، لیبی، لبنان و... تجاوز نمی کرد و به ضد انقلاب ضد ساندنیست های نیکاراگوئه در در کشور هندوراس کمک نمی کرد چکار می کرد؟

بر هر خواننده ای روشن است که این صورت بیچارگی و درمانگی امپریالیسم را می توان در مورد سایر امپریالیستها از جمله انگلیسها و فرانسویها و آلمانها نیز ادامه داد؟

ما خود اضافه می کنیم اگر رژیم جمهوری اسلامی کمونیستها و مجاهدین را سر نمی برد تا بر سر قدرت بماند چکار می کرد؟

یا اگر توده ای - اکثریتی با رژیم طالبان ایران در لو دادن افراد انقلابی همکاری نمی کردند چکار می کردند؟

اگر رژیم جمهوری اسلامی در خرداد ۱۳۶۰ قتل عام نمی کرد و یا زندانیان سیاسی را از دم تیغ نمی گذرانید چکار می کرد؟ این استدلال را می توان یک پله نیز بالاتر برد و پیشگویانه مدعی شد اگر واردات نفت به ممالک صنعتی بعلت مقاومت ممالک تولیدکننده نفت کاهش یابد و صنایع این کشورها بعلت کمبود انرژی بخوابد امپریالیستها چکاری بجز تجاوز آشکار به این کشورها برای تسخیر میدانهای نفتی می توانند بکنند؟  
می گویند زیدی تعریف می کرد که در جنگل در وقت شکار شیری بدنایش گذاشته بود، وی بدو، شیر بدو، وی بدو، شیر بدو تا اینکه شیر آمد و از وی جلو زد. مخاطب گفت دوست عزیز شیر بدو رسیده و از تو جلو زد و با تو کاری نداشت؟ مگه میشه همچو چیزی؟  
زید گفت آقا جان! بینم تو رفیق منی یا رفیق آقا شیر؟

ارزیابی مسایل مذکور در واقع فقط بر مصداق این شوخی ساده بالا قابل فهم است.

نخست باید روشن کرد که مخاطب شما، رفیق چه کسی است و برای چه کسی بدنبال راه حل و چاره جوئی می گردد و می خواهد وی را از درون کدام کثافتی که خود آن شخص بانی آن بوده است بیرون کشید.

البته پاسخ باین پرسشها برای کسانی که در چارچوب همین نظام فکر می کنند مشکل است و در مقابل پرسش مستقیم حریف بکلی در می ماند و خود را می بازند و

در بهترین حالت در مورد افغانستان خواهان ریختن بمبهای کمتر بر سر مردم و تکیه بر کمکهای انسانی بیشتر می شوند که همه ما می دانیم حرفهای مفت برای آن است که از زیر موضع گرفتن اصولی در رفت. آنها ناچار می شوند سرانجام از بمباران دقیق و ماهرانه توسط موشکهای هوشمند که قادرند بوی طالبانها را از بوی مردم عادی افغان تشخیص دهند حمایت کنند. نزاع سر انجام با یک انتقاد آبکی و کمی به پایان می رسد و بیننده و یا خواننده در می ماند که چکاری از عهده وی در مورد برخورد فعال به این جنگ ساخته است.

آیا واقعا دعوا بر سر کمیت است و اعتراض به درجه دقت هدفگیری موشکهای آمریکانست؟

در مورد ایران نیز می توان پرسش را چنین مطرح کرد که اگر آمریکا مصدق را سرنگون نمی کرد خطر این بود که کمونیستها قدرت را بگیرند و مخاذن تامین انرژی ممالک امپریالیستی بخطر افتد، پس آمریکا چاره ای جز این نداشت که مصدق را سرنگون کند. این استدلال را سلطنت طلبان و یا خود آمریکائی ها بزبان دیپلماتیک چنین بیان می کنند که مسئله برخورد به ۲۸ مرداد را باید در کادر تشنجات میان دو اردوگاه و در زمینه وجود جنگ سرد در آن دوران بررسی کرد. شما نیز اگر خود را بجای امپریالیسم آمریکا بگذارید و فکر کنید رئیس سازمان "سیا" هستید، حتماً از ریختن بمبهای شیمیایی بر سر مردم ویتنام که می خواستند ارتش آزادیبخش ویتنام را به شهر هوشی مین (سایگون سابق - توفان) وارد کنند حمایت می کردید. چون این عمل ممکن بود به شکست آنها منجر شود و رژیم فاسد ویتنام جنوبی را نجات دهد.

فرویت کمپانی آمریکائی نیز چاره دیگری نداشت جز اینکه با یاری آمریکا سالوادور آلنده را سرنگون کند که منافع وی را به خطر انداخت بود.

در اینجا ما متوجه می شویم که نوع استدلال بمنافع طبقاتی بر می گردد زیرا در این جا بردش پای منافع سیاسی و اقتصادی در میان است.

کمونیستها هیچگاه مشاور امپریالیستها و مرتجعین نبوده و نیستند و اگر "راه درستی" نیز برای "نجات" امپریالیسم به نظرشان برسد نیز آن راه را به آنها نمی گویند تا در نجاست خود خفه شوند. خفه شدن امپریالیستها بنفع نجات بشریت و تمدن بشری است. اینکه امپریالیستی به کلاف سر در گمی دچار شده است که راه پس و پیش ندارد و هر کار کند بضررش تمام می شود نباید موجب نگرانی و ناراحتی ما شود ما باید بر عکس از این فرصت بدست آمده برای افشاء هر چه بیشتر امپریالیسم و ارتجاع و نشان دادن ماهیت وی استفاده کنیم. مشکلات امپریالیسم مشکلات ما نیست که برای وی دل بسوزانیم، مشکلات دشمن سوگند خورده ماست، این است که طرح پرسشهای بالا اساساً

باین صورت برای ما مطرح نیست زیرا ما در کادر منافع امپریالیسم فکر نمی کنیم و نمی خواهیم نیز فکر کنیم. برای ما کمونیستها مشکلی که در افغانستان پدید آمده مشکلی نیست که از دیروز بوجود آمده باشد. ما برای ارزیابی درست باید پدیده ها را در روند تکامل و حرکتشان مورد ارزیابی قرار دهیم. این ها پدیده های تاریخی اند، دارای گذشته، حال و آینده هستند. ما نمی توانیم مسئله افغانستان را بصورت بریده و فقط از روز ۱۱ سپتامبر بحث کنیم و همه آنچه را که قبل از آن بوده به فراموشی بسپاریم. طالبان همدست امپریالیسم آمریکا برای سرکوب مردم افغانستان بوده است. از این نتیجه می گیریم که ارتجاع و امپریالیسم دوستان دیرین هستند و با یکدیگر خوشاوندند.

از این نتیجه می گیریم که امپریالیسم دلش برای مردم افغانستان سوخته است و این بیچارگی و سردرگمی وی نتیجه همان سیاست بیست سال گذشته وی است. سرکوب قسمی طالبان به قیمت کشتار مردم عادی افغانستان نیز تمام می شود ولی ما نتیجه می گیریم که امپریالیسم آمریکا برای جان مردم افغانستان نه در گذشته و نه در حال ارزشی قابل نبوده است و در آینده نیز قابل نخواهد بود. فعلا تظاهر به دلسوزی برای این مردم ابزار تحقق سیاست جدیدی در منطقه است.

تا این سیاست بر امپریالیسم حاکم است که حاکم است و خواهد بود وضع بهتر از این نخواهد شد. کمونیستها باید امپریالیستها را افشاء کنند و نتایج اعمال آنها را به مردم نشان دهند. کمونیستها باید بر این زمینه به بسیج مردم بپردازند و آگاهی طبقاتی را به میان طبقه کارگر و سایر مردم ببرند. باید مردم را سیاسی کنند. این سیاست طبقاتی صحیح است. باید از این سردرگمی و سرگرمی امپریالیسم برای تدارک انقلاب خویش سود جویند. از تزلزل پدید آمده در منطقه بخاطر اهداف انسانی خویش بهره گیرند و نه اینکه وقت خود را صرف پیدا کردن راه حلی نمایند که چگونه امپریالیسم آمریکا را از مخمصه نجات داده و غسل تعمیدش دهند. به پرسشهای فوق فقط از دیدگاه منافع طبقاتی رودررو می توان پاسخ گفت. اینجاست که فرق یک کمونیست با یک لیبرال شاید آشکار می گردد، زیرا فقط کسی می تواند چنین پرسشهایی را بذهن خود راه دهد و برای تبرئه امپریالیسم از آن سود جوید که وکیل مدافع امپریالیسم باشد. البته برای هر عمل امپریالیستی، امپریالیستها توجهات خویش را دارند که در کادر منافع اقتصادی و سیاسی آنها قابل فهم است. اگر غیر از این می بود باید اقدامات آنها را ناشی از سفاقت محض و یا فشار عناصر ماوراء الطبیعه بدانیم. همان امدادهای غیبی جمهوری اسلامی.

حال خوب است که خوانندگان به نظریات اپوزیسیون ایران برخورد کنند و کمونیستها را از مدعیان کمونیست تمیز دهند.

## جدایی دین از دولت و آموزش!

## آموزگارگان شکنجه...

ساواک در اسرائیل نیز دوره‌های شکنجه دیده‌اند جنبه رسمی دهند و از نظر اخلاقی آنرا موجه بنمایانند. سازمان عفو بین‌الملل همانروز معترض شد که این تصمیم قوه قضائیه اسرائیل مغایر کنوانسیون سازمان ملل در مورد منع شکنجه است که اسرائیل آنرا در سال ۱۹۹۱ امضا کرده است.

عالیترین مرجع قضائی اسرائیل به سازمان جاسوس "شین بث" (Shin Beth) اجازه داد که یک فلسطینی اسیر را شکنجه دهد. دادگاه این ادعای سازمان جاسوسی را پذیرفت که عبدالعزیز حمدان که از ۲۴ اکتبر در زندان بسر می‌برد دارای "اطلاعات حیاتی" در باره سوء قصدی در اسرائیل است. دسترسی به این اطلاعات می‌تواند مانع انجام یک فاجعه شود و برای نجات جان انسانها اهمیت ویژه دارد. دادگاه قانع شد و تصمیم روز قبل خود را تغییر داد. جالب این است که دادگاههای اسرائیل برای سومین بار است که این نوع شکنجه‌های قانونی را تصویب می‌کنند. مامورین شکنجه در اسرائیل یک فلسطینی را در آوریل ۱۹۹۵ در زیر شکنجه به قتل رساندند.

حمدان پدر یک خانواده شش نفره است و از سال ۱۹۹۳ به گروه ۴۰۰ نفری در لبنان تعلق دارد که از مذهبیان بنیادگرا بوده و بعنوان اسیر در زندانهای اسرائیل بسر می‌برند. اگر مرده وی را از زندان بیرون نیاورند بدن فلجش را بیرون خواهند انداخت.

## شکنجه در اتریش

نشریات معتبر خبر دادند که در بازداشتگاه ژوزف شتات برای ساکت کردن بازداشت شدگانی که سر و صدا زیادی می‌کنند قفسهای آهنی باندازه‌های ۱/۲۰x۱/۲۰ متر وجود دارد که بازداشت شدگان را به مدت ۴۸ ساعت در آن می‌اندازند. و درش را می‌بندند. این قفسها از نمونه قفسهایی هستند که در اتریش برای بیمارهای روانی در آسایشگاههای روانی مورد استفاده قرار می‌دهند. البته مامورین اتریشی ظاهراً مورد تعقیب قرار نمی‌گیرند زیرا بر اساس ادعای آنها این امر یک سوء تفاهم حقوقی بوده است. زیرا در اتریش قانونی وجود دارد که زندانبانان را مختار می‌سازد بر اساس قانونهای موجود اقدامات لازم را جهت ساکت کردن بازداشت شدگانی که در سلولهای خود سر و صدا می‌کنند بانجام برسانند. استفاده از این قفسهای تنگ که آمریکائی‌ها برای شکنجه بعنوان قفس ببر برای زندانی کردن ویت‌کنگها از آن در ویتنام استفاده می‌کردند از نظر زندانبانان بلا مانع تشخیص

داده شده است.

## شکنجه در ایران و نظر اصلاح طلبان در ایران

برای اینکه خوانندگان توفان با نظریات اصلاح طلبان در مورد شکنجه آشنا شوند ما بخشهایی از بحثی را که اصلاح طلبان در ۱۳۷۷ آغاز کردند از نشریه "سلام" برای شما نقل می‌کنیم: این بث را نشریه "سلام" مطرح ساخت تا ببیند مطنه بازار چیست و نوع برخورد مردم به امر شکنجه چگونه می‌باشد. آیا می‌توان شکنجه را در موارد استثنائی مجاز شمرد؟.

"معدوم از اینکه اسم یا شماره تلفنم را خدمتتان بدهم، به دلیل اینکه در سال ۶۰ به اتهامی در زندان اوین بودم البته در همان سالهایی که دوستان و رفقای شما تشکیلات قوه قضائیه را می‌گرداندند منظور خواننده همین اصلاح طلبان هستند که از قدرت کنار زده نشده بودند-توفان). با توجه به مطالبی که در ستون الو سلام در مورد شکنجه نوشته‌اید و خوانندگان هم اظهار نظر می‌کنند، عرض می‌کنم بر اساس همین بینشی که شما و دوستانتان دارید و پیش فرض را بر اساس همین می‌گذارید که اگر اطمینان پیدا کردیم کسی مجرم است و اقرار نمی‌کند مجاز هستیم شکنجه کنیم من واقعاً از این مساله متاسفم. حتماً دوستان شما هم برداشتشان این بوده که بنده مقصر هستم که تا سر حد مرگ بنده را کتک زدند و هنوز آثار آن بر وجود و روحم و خانواده‌ام هست. خوشختانه از آنجایی که من میرا بودم تبرئه شدم. ولی اگر این بینش در جامعه گسترش پیدا کند هر کسی می‌تواند از این مستمسک استفاده کند و از آن برای اعمال رفتارهای ناشایست خودش استفاده کند من خواهشم این است که اگر اشتباهی در چاپ مطلبی که شما به عنوان سوال مطرح کرده‌اید رخ داده است آن را تصحیح بفرمائید و عذرخواهی کنید چون مطرح کردن چنین مساله‌ای در جامعه‌ای که ادعای آزادی و جامعه مدنی دارد ممشز کننده است.

سلام: از این خواننده محترم به خاطر کاری که نکرده‌ایم و ما را محکوم می‌کنند گلایه نمی‌کنیم، چرا که:

اگر با دیگرانش بود میلی

چرا ظرف مرا بشکت لیلی؟

(این استدلال سلام در پاسخ به خواننده‌ی خودش مضحک است زیرا گذشته‌ی سلام را گرچه که امروز مورد تهدید و آزار و اذیت محافظه‌کاران یا بقول‌ی انحصار طلبان قرار گرفته است توجیه نمی‌کند.

خواننده می‌گوید دوستان شما که همین اصلاح طلبان امروز باشند ما را شکنجه کرده‌اند و سلام پاسخ می‌دهد که آنها ما را نیز شکنجه می‌دهند. پس این به آن در-توفان).

ولی ما از طرح سوال خود احساس می‌کنیم نه ما و نه جامعه زیان نمی‌بیند. مثلاً از همین پاسخ چنین برداشت می‌شود که اگر فرض کنیم با شکنجه می‌شود در مواردی حقیقت را کشف کرد و جلو یک فاجعه را گرفت ولی چون در کل، سبب گسترش این رویه زشت می‌شود و افراد زیادی بی‌گناه و به اشتباه تحت شکنجه قرار می‌گیرند و سرانجام هم بی‌گناهی آنان معلوم می‌شود و تبرئه می‌شوند و نیز به خاطر اینکه مامورین شکنجه‌کننده خود گرفتار خصلت‌های زشت می‌شوند، بنابراین به دلایل یاد شده و شاید به دلیل مفاسد دیگری که از اعمال این روش به وجود می‌آید باید به طور کلی شکنجه ممنوع شود، حتی در مواردی که ما به عنوان سوال مطرح کرده‌ایم. یعنی در مواردی تحت فشار قرار دادن مجرم سبب جلوگیری از یک فاجعه می‌گردد. پس ببینید گشوده شدن این بحث نه تنها به شکنجه مشروعیت نمی‌دهد که سبب فهم همگانی برای خودداری و جلوگیری از این روش می‌شود. البته ما بحث را تمام شده نمی‌دانیم و همچنان در انتظار نظر خوانندگان می‌نشینیم.

خواننده دیگر: در مثالهایتان فرض را بر آن می‌گذارید که تبهکاری را گرفته‌اید و فکر می‌کنید اگر شکنجه‌اش بکنید محل همکاران و جرم و جنایتی را که می‌خواهد انجام دهد خواهد گفت. از کجا معلوم این تبهکار و همدستانش خیلی سازمان یافته کار نکرده باشند و محل جرم را شخص دستگیر شده بداند؟ ثانیاً به هر حال همه کشورهای که شکنجه را ممنوع کرده‌اند اینها هم با این موارد استثنائی برخورد کرده‌اند.

سلام: متأسفانه در آن کشورها هم هنوز کم و بیش این شیوه پلید وجود دارد. اگر در برخی از کشورها نیازی به اعمال این شیوه‌های غیر انسانی در مسایل امنیتی وجود ندارد توسعه سیاسی آن کشورها است که نظام و اساس آنها را چنان استحکام بخشیده است و به همان نسبت سیستم تحقیقاتی در نظام قضائی به اندازه‌ای پیشرفته است و نظام اطلاع رسانی چنان شفاف است که کمتر نیاز به اعمال شکنجه وجود دارد و صد البته که با این همه، باندهای خطرناک مافیائی در توزیع مواد مخدر و در قاچاق اسلحه و بسیاری چیزهای دیگر چنان قوی هستند که نیروهای امنیتی کمتر جرات ادامه در صفحه ۹



## آموزگارگان شکنجه...

برخوردهای جدی را دارند. البته ما در مثالهای بالا دیدیم که این نظر سلام درست نیست. پای منافع امپریالیسم، صهیونیسم، سرمایه داری و ارتجاع هر کجا از نظر سیاسی بخطر افتد توجیحات شکنجه را اختراع می کند و به آن اقدام می کند-توفان).

به هر حال شاید نتوانیم ما که جزء کشورهای جهان سوم هستیم مسایل خود را با راه حل های آن کشورها حل کنیم. ما باید با ملاحظه تجربیات آنان ولی در شرایط خاص کشور خود به بررسی و پیدا کردن راه حلها بپردازیم (سلام مورخ ۱۱ آبان ۱۳۷۷).

شما مدتی است که در مثالهایی که می زنید موافق شکنجه دادن شده اید من مخالف نظر شما هستم. دلایلم این است. وقتی مطابق قانون شکنجه ممنوع شود قوانین دیگری هم وجود دارند مثلاً آزادی اندیشه، بیان، آزادی مطبوعات و رعایت حقوق بشر و امثال اینها که اگر جمع اینها رعایت شود شکوفائی در جامعه ایجاد می شود و عدالت اجتماعی درست می شود و دیگر تبهکاری به وجود نمی آید. و همین موضوع که شما شکنجه را در بعضی مواقع مجاز می دانید همین مساله ضد قانون می شود.

سلام: خوانندگان محترم آن قدر طرفداری از شکنجه را به ما نسبت می دهند که ما می ترسیم مدیران شهرداری هم باور و گمان کنند که ما دستور داده بودیم که با آنان آن گونه رفتار شود! به هر حال از هم اکنون اعلام می کنیم که ما تاکنون نه دستور شکنجه صادر نموده ایم و نه هرگز با آن موافقت کرده ایم (البته بجز در اوایل انقلاب-توفان). ولی این بحث را مطرح ساختیم که در مواردی که مسئول یا مامور ذی ربط برای جلوگیری از یک فاجعه انسانی به اطلاعات یک مجرم نیاز دارد و وی این اطلاعات را در اختیار قرار نمی دهد چه باید کرد؟ در پی این سوال تاکنون از پاسخ های خوانندگان محترم چنین استنباط شده است که کسی موافق با اعمال شکنجه نیست، حتی در حادترین مثال هایی که مطرح کرده ایم، هنوز بحث را تمام شده نمی دانیم چرا که تاکنون هیچ کس نظر موافق اعلام ننموده، در حالی که می بینیم گاهی ادعا می شود که نسبت به بعضی از متهمان شکنجه اعمال شده است. ما چنین برداشت می کنیم که افرادی هستند که در بعضی موارد اعمال شکنجه را ضروری می دانند و به آن دست می زنند ولی فضای بحث چنان نیست که این افراد از عمل و نظر خود دفاع کنند و ما باید بتوانیم این فضا را ایجاد کنیم.

خواننده: اشکالات فراوانی به استدلال شما در مورد شکنجه وارد است یکی اینکه اگر شما این باب را باز کردید این را می شود تسری داد به موارد دیگر که مانند مثال بچه، شکنجه را مجاز می کند. مطلب دوم اینکه شما به این ترتیب می گوئید که هدف وسیله را توجیه می کند اگر در مورد شکنجه این مورد صادق بشود، در موارد دیگر هم می تواند هدف وسیله را توجیه کند و این اصلی است که در خیلی از جوامع رد شده است. سومین ایرادی که به استدلال شما می توان گرفت این است که همان مثال سوال شما را می توان به این ترتیب سوال کرد که اگر این بچه بود و در حال گرسنگی بود و غیره آیا شما حاضر هستید که یک عمل منافعی عفت انجام بدهید و خدایی نکرده قسم دروغ بخورید؟ اگر جواب شما مثبت است که این مساله ای است که ما می توانیم هر کار ناشایستی را انجام بدهیم، به خاطر اینکه فرزند خودمان را نجات بدهیم و اگر جواب منفی است این سوال مطرح می شود که آیا شکنجه را مانند این مواردی که بر شمردیم یک عمل زشت می شناسیم یا خیر؟

سلام: تردیدی نیست که شکنجه یک عمل زشت است و مجاز نیست. تنها سوال ما این است که در این موارد چه باید کرد؟ ولی در مورد اینکه برای نجات جان یک انسان اگر مجبور شویم قسم دروغ یاد کنیم آیا جایز است یا نه! باید عرض شود که بحث اهم و مهم در فقه و حقوق مطرح است. مثلاً اگر انسانی در داخل منزل کسی در حال غرق شدن است آیا جایز است بدون اجازه صاحب خانه وارد شویم تا آن انسان را از مرگ نجات دهیم؟ در اینجا همه گفته اند و فتوا داده اند که چون از نظر شارع مقدس نجات جان یک انسان مهم تر است می شود وارد منزل شد و آن فرد را نجات داد، هر چند که ورود در ملک دیگری بدون اجازه وی غضب و گناه است، و مانند معالجه بیمار که اگر ناگزیر از مثلاً عمل جراحی یک زن توسط پزشک مرد و یا بر عکس بود جایز است چون سلامت و نجات جان انسان مهم تر از نگاه و تماس بدن اجنبی است. (نشریه سلام ۱۳ آبان ۷۷).

لب کلام در همین است. یعنی بحث اهم و مهم در فقه و حقوق و یا در قوانین سرمایه داری مطرح است. اسرائیل و موساد، امپریالیسم آمریکا با رهبری بوش با اف.بی.آی. و سیا، شاه و ساواک، هیتلر و گشتاپو، خمینی و خلخالی و آخوند نیری و واواک و پاسداران و... نیز بر همین منطق عمل می کنند. سوال آنها همواره این است که آیا مجاز است در راه خدا و جلوگیری از

کمونیست شدن ایران کمونیستها را شکنجه دهیم تا بمیرند. آیا مجرم سیاسی را که در پی کسب قدرت سیاسی است می توان شکنجه داد تا بقیه را نواهد. اینکه مجرم باشد یا نباشد، اینکه مهم باشد یا نباشد، اینکه گناهکار باشد یا نباشد نقشی بازی نمی کند زیرا سخن بر سر حفظ نظام و کل در مقابل جز است. البته شکنجه یک دزد بچه را کسی مجاز نمی داند زیرا ضرر وی فقط به یک خانواده می رسد ولی شکنجه مخالف نظام را هر فقهی اجازه می دهد. چه اسلامی و چه سرمایه داری و این آن واقعیت کتمان شده ایست که ما باید آنرا افشاء کنیم و نگذاریم در بحثهای بی سر و ته حقوقی ماهیت سیاسی نقش جنایتکارانه این شکنجه گران کتمان گردد. اساس طرح بحث باز کردن در عقب برای توجیه استفاده مجاز از شکنجه در موارد "استثنائی" است.

هم اکنون بحث دادن شکنجه به متهمین در آمریکا آغاز شده و وزیر دادگستری آن از این عمل برای مبارزه با تروریسم حمایت می کند و البته آن را بکار نیز می برد. استدلال وی نظیر استدلال اسرائیل و نشریه سلام است که می توان برای جلوگیری از انجام یک فاجعه که جان بسیاری را تهدید می کند یک نفر را زیر شکنجه کشت. این استدلال نشان می دهد که سنگ بنای جوامع باز و مدنی تا به چه حد سست است. تا به چه حد میتوان حقوق مدنی را بزیر پا گذارد و طوری عمل کرد که صدای کسی در نیاید. در این جا نیز باز باید کمونیستها به خیابان روند و علیه عقب گرد از حقوق مدنی بورژوازی مبارزه کنند. مرز لیبرالیسم بورژوازی به فاشیسم سیال می شود.

ما کمونیستها شکنجه را با هر نیتی که باشد محکوم می کنیم. این روشی است که دست آورد سرمایه داری است. سرمایه داری آنرا تکامل داده برایش دانشگاه باز کرده و آنرا با تکیه بر آخرین تجارب علمی آموزش می دهد و برای حفظ منافع امپریالیسم و نظام بهره کشی از انسان، برای حفظ مالکیت خصوصی بر وسایل تولید از آن استفاده می کند. فقط با از بین بردن مالکیت خصوصی بر وسایل تولید می توان شکنجه را نیز همراه با سرمایه داری بگور سپرد. البته ما باید همواره بگوش باشیم که در عرصه مبارزات دموکراتیک بر علیه شکنجه مبارزه کنیم و سرمایه داری را تحت فشار بگذاریم و از وی بخاطر گسترش مبارزه و توسعه آن امتیاز بگیریم. این پله هائیکه که بالا رفتن از آن برای کسب قدرت سیاسی لازم است.

\*\*\*\*\*

به حزب طبقه کارگر ایران پیوندید!

نفی لنینیسیم...

اساساً به تجزیه و تحلیل بپردازد. چگونه ممکن است کسی مدعی سیاسی بودن بشود و به نفی نقش امپریالیسم انگلستان، آلمان، فرانسه، ایتالیا، ژاپن، سوسیال امپریالیسم روس و بویژه امپریالیسم آمریکا در تحولات جهان بپردازد. مگر می‌شود تحولات قرن بیستم را بدون توجه به جنگ جهانی اول که جنگی امپریالیستی برای تقسیم مجدد جهان و کسب بازارهای فروش و تامین مواد اولیه و به برده کشیدن سایر ملتها بود تفسیر و ارزیابی کرد؟ مگر می‌شود نقش امپریالیسم آلمان و ژاپن و ایتالیا را در جنگ جهانی دوم و ورود امپریالیسم آمریکا را به جنگ در جنگ جهانی دوم نادیده انگاشت و صرفاً با بیان اینکه همه این ممالک سرمایه‌داری‌اند از زیر بار تحلیل مشخص از شرایط مشخص سرباز زد و امپریالیستهای جنایتکار را در کنف حمایت تئوریک خود گرفت؟

"حزب کمونیست کارگری" که مدتهاست به نفی نقش امپریالیسم و نتایج سیاسی که بر آن مترتب است مشغول است و تئورهای زنده لنینسیم را بدور افکنده، اعضایش را با تئوری "بازگشت به مارکس" سرگرم می‌کند. این حزب در عمل امپریالیسم را از زیر ضربه خلقها و طبقه کارگر جهان بدر می‌آورد و برای وی نقش "مترقی" در تحولات جهان قایل می‌گردد. "بازگشت به مارکس" تئوری مبارزه نیست "تئوری درماندگی در تحلیل اوضاع کنونی و فرار به گذشته است. کسی که لنینسیم را قبول نداشته باشد فاقد آن اسلحه لازم برای تجزیه و تحلیل مسایل روز و بسیج طبقه کارگر و خلقهای تحت ستم است و در عمل ناچار می‌گردد شکل خود را با مسایل درجه درمی که مبتلابه جوامع مرفه سرمایه‌داری هستند مشغول کند. مسایل این جوامع که در کادر نزاعهای بورژوازی این جوامع است به پرچم مبارزات آنها بدل می‌گردد. این شکل با نفی مقام امپریالیسم در تحولات روز اجتماعی و تنزل آن تا حد "سرمایه‌داری" همان نقشی را برای امپریالیسم آمریکا در جهان قایل می‌گردد که مثلاً برای کشور سرمایه‌داری یونان و یا ایران. درست است که در ممالک سرمایه‌داری مالکیت خصوصی بر وسایل تولید حاکم است، درست است که در ممالک سرمایه‌داری نیروی کار به کالای بدل شده و استثمار می‌گردد، درست است که ماشین دولتی در دست بورژوازی قرار دارد ولی از این مخرج مشترک موجود میان ممالک سرمایه‌داری نمی‌توان ویژه گیهای امپریالیسم را که مرحله بالاتری از سرمایه‌داری متعارف است نادیده گرفت. نمی‌توان نقش جهانی

حاکمیت بورژوائی یونان را همسنگ نقش جهانی بورژوازی امپریالیستی آمریکا قرار داد. آیا سرمایه‌داری که با فنودالیسم به مبارزه پرداخت و به ایجاد دولتهای ملی موفق شد و نقش تاریخی مترقی و پیشرونده‌ای بازی کرد از زمان نگارش "مانیفست حزب کمونیست" در سده نوزدهم تا به امروز یعنی قرن بیست و یکم یکسان مانده است؟ مسلماً خیر! می‌توان این مرحله رشد کیفی را در سرمایه‌داری و گذارش به امپریالیسم را نادیده گرفت و با گذاشتن یک علامت تساوی میان آنها به این بهانه که هر دو سرمایه‌داری‌اند به چشم بندی سیاسی پرداخت و امپریالیسم در مقابل دیدگان شگفت زده خوانندگان و تماشاگران غیب کرد؟. آیا نقش سیاسی این دو بورژوازی در تحولات روز جهان یکسان است و نباید کمونیستها در این مبارزات به تاکتیک مقتضی برای افشاء آنها مبادرت ورزند؟

امپریالیسم مظهر ارتجاع و سد تکامل تاریخی بشریت است. بورژوازی حاکم بر آن بورژوازی امپریالیستی، بورژوازی انحصاری است. آنها با جهانی کردن سرمایه (گلوبالیزاسیون) مرزهای ملی را درهم شکسته و بشریت را به مزدبگیران تراستها و کنسرنهای خویش بدل می‌سازد. امپریالیسم دامنه فقر اکثریت عظیم انسانها را به قیمت غنی کردن اقلیتی ناچیز تا دوران بربریت و تلاشی جوامع ادامه می‌دهد. به آمار منتشره در باره ثروتهای شرکتهای فراملیتی امپریالیستی نگاه کنید تا ببینید که چگونه ارزش دارائی آنها از بودجه چندین ده کشور جهان در مجموع بیشتر است. ثروت آنها از مرز میلیارد می‌گذرد سخن بر سر ارقام نجومی بیلیون است. فقط انقلاب سوسیالیستی است که می‌تواند سد راه این مسیر گردد و بشریت را رهائی بخشد.

مارکس و انگلس در دوران حیات خویش با تکامل تدریجی و موزون سرمایه‌داری و بنط "مسالمت آمیز" آن در سراسر کره زمین روبرو بودند. این دوران در همان حدود اواخر سده نوزدهم پایان رسید. طبیعتاً آنها نمی‌توانستند پیامبرگونه جنگ جهانی اول و دوم، تجاوز امپریالیستها به الجزایر، کامبوج، لائوس، ویتنام، کره، سراسر آفریقا و آمریکای لاتین و امروز افغانستان را پیشگویی کنند. آنها در آن روز شاهد رشد موزون و تدریجی سرمایه‌داری بودند.

بشریت امروز نمی‌تواند مبارزه خویش را بدون توجه به موجودیت و ماهیت امپریالیسم که با جهانی شدن سرمایه‌داری در همسایگی شما خانه می‌گیرد به پیش برد. بزودی مبارزه طبقاتی پرولتاریا برای کسب قدرت

از دست بورژوازی خودی با بورژوازی امپریالیستی روبرو است که حتی شکل ملی به مبارزه وی می‌دهد. ورود امپریالیسم به ممالک تحت سلطه رسالت پایان بخشیدن به ستم ملی را بلاواسطه در اختیار طبقه کارگر می‌گذارد که با غلبه بر سرمایه‌داری امپریالیستی مستقیماً به مرحله سوسیالیسم عروج کند.

نفی امپریالیسم در درجه نخست نفی ماهیت آن و مساوی قرار دادن آن با سرمایه‌داری برای بی‌آزار کردن آن است. افزودن واژه ابر قدرت نیز در مقابل آمریکا بیان ماهیت امپریالیستی این کشور سرمایه‌داری را نشان نمی‌دهد مگر آنکه جداگانه روشن کنیم که منظور نظر از استعمال این واژه نه رد گم کردن بلکه بیان ماهیت امپریالیستی ایالات متحده سرمایه‌داری آمریکاست. اگر ابر قدرت به مفهوم امپریالیستی آن با همان ویژه گیهای امپریالیستی توصیف نشود، همانگونه که در باره رقابت و تبانی دو ابر قدرت آمریکا و شوروی در گذشته به این مفهوم بکار می‌رفت، یک حقه بازی سیاسی برای پوشش دادن به امپریالیسم آمریکا و نجات دادن این امپریالیسم از زیر ضربه طبقه کارگر و خلقهای جهان است. ابر قدرت بدون این توصیف روشن، صرفاً بیان یک کمیت زیاد است. در حالیکه اینجا سخن بر سر کیفیت است، بر سر آن است که این کمیت به کیفیتی گذار کرده که ندیدن آن بی‌توجهی به ماهیت امپریالیستی سرمایه‌داری است. استعمال واژه ابر قدرت که در مقالات اخیر "انترناسیونال هفتگی" بازتاب یافته فقط برای فرار از بکار بردن واژه امپریالیسم و توصیف ماهیت ارتجاعی امپریالیسم است. زیرا در غیر این صورت مواضع ارتجاعی آنها در هم‌نظری با امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم اسرائیل را نمی‌شود توضیح داد.

نفی امپریالیسم نفی ماهیت سیاست ارتجاعی و اسارت‌آور سرمایه‌داری جهانی در قالب جهانی شدن سرمایه است و به آنجا منجر می‌شود که مخالفین "اسلام سیاسی" و یا "ممالک اسلام زده" نظیر "حزب کمونیست کارگری" به مبلغان جهانی شدن سرمایه بدل شوند زیرا که غلبه آن بر بازار ایران و چنگ انداختن بر ارکانهای اقتصادی و سپس سیاسی کشور ما و یا هر مملکت مشابهی را سرنگونی محتوم رژیم آخوندی تلقی کرده و دست‌آورد آنرا "جامعه باز و آزاد" و کسب "حقوق مدنی" به حساب می‌آورند. آنها فریب این تبلیغات جهانی را می‌خورند که با ورود امپریالیستها به ایران و جهانی شدن سرمایه تحولات ایران آنچنان ریشه‌ای است که آخوندها مجبورند جُل و پلاس خود ادامه در صفحه ۱۱

## جنایت رهبران صهیونیسم در فلسطین جنایت علیه بشریت است

## نقی لنینیسم...

را جمع کنند و ایران نیز به "خانواده جهانی ملل متمدن باز می‌گردد".

نقی ماهیت امپریالیسم نفی تضادهای موجود میان خلقهای و امپریالیسم است و به بیان دیگر نفی مبارزه ملی مردم جهان به خاطر کسب استقلال و دموکراسی علیه امپریالیسم جهانی است.

نقی امپریالیسم نفی ماهیت ارتجاعی جنگهای جهانی است، نفی آن است که امپریالیستها قادرند برای حل تضادهای درونی خود به جنگ و دندان متوسل شوند و این رقابت برای غارت جهان به جنگهای خونین بدل می‌گردد. این ناپائیدی سیاسی و تئوریک باید به نفی دو جنگ جهانی بدل شود. باید به آنجا بدل شود که این حضرات حتی ماهیت جنگ جهانی دوم را که پس از حمله نازیها به شوروی اساساً تغییر کرد نادیده بگیرند و آنرا از روز نخست تا پایان آن جنگی "امپریالیستی" به حساب آورند.

نقی ماهیت امپریالیسم در واقع کتمان این واقعیت است که این امپریالیسم است که مرکز تروریسم و جنگ جهانی و سرچشمه مصائب و آلام تسکین ناپذیر بشریت است. تا امپریالیسم هست، جنگ هست، فقر هست، تروریسم است، نژاد پرستی هست و امنیتی برای اکثریت مردم جهان وجود ندارد.

نقی امپریالیسم در عین حال نفی مبارزه به خاطر صلح از جانب مردم جهان و تدارک انقلاب از جانب طبقات تحت ستم جهان و در راس آن طبقه کارگر است.

نقی امپریالیسم نفی وجود انحصارات و این واقعیت است که مشتی شرکتهای غول آسای چند ملیتی شریانهای حیات اقتصادی جهان را بدست گرفته و زالوار از خون زحمتکشان و ملل تحت ستم ارتزاق می‌کنند.

نقی امپریالیسم نفی این واقعیت است که انحصارات به رقابت خونین میان خود مشغولند و برای کسب منافع بیشتر از چنگ زدن بر روی خود در اردوگاه ضد انقلاب نیز دریغ نمی‌کنند.

نقی امپریالیسم یعنی نفی نقش این هیولا در سرنوشت مردم ایران در کودتای خائنانه ۲۸ مرداد، کودتای سوهارتو در اندونزی، پینوشه در شیلی، ویدلا در آرژانتین، و در سایر مملکت جهان نظیر کوبا، نیکاراگوئه، جمهوری سان دومینیک، هائیتی، گرانادا، پاناما، گواتمالا، بولیوی، پرو، السالوادور، هندوراس و... می‌باشد. یعنی نفی نقش امپریالیسم آمریکا در خاور میانه در ممالک عربی کرانه‌های خلیج فارس یا

دریای مدیترانه و حمایت تعیین کننده از صهیونیسم اسرائیل است.

نقی امپریالیسم یعنی نفی نزول خواری و طفیلیگری سرمایه مالی، نفی سیاست ارتجاعی وی در عرصه جهان است.

منظره دنیای کنونی را نمی‌شود بدون امپریالیسم و سیاست جهانی وی تجسم کرد. کسی که این واقعیت را نبیند، کسی که نبیند جهان را باید بر اساس تضادهای واقعی و متحرک آن توضیح داد تصور روشنی از منظره سیاسی جهان امروز نخواهد داشت و در دام تئورهای نژادپرستانه و ارتجاعی "هانتینگتون" گرفتار می‌آید و ناچار است سمت و سوی تکامل دنیای آینده را بر اساس نزاع میان دنیای اسلام و دنیای مسیحیت و بقولی نزاع فرهنگها توضیح دهد. تئوری نزاع فرهنگها پوشش نظری توجیه کننده‌ای برای استتار نیت غارتگرانه نسبت به زحمتکشان و ملل جهان است.

نقی امپریالیسم نفی پذیرش اصل تحول و تکامل است نفی موجودیت سرمایه انحصاری به منزله مرحله جدید در تکامل سرمایه داری است.

مارکس و انگلس در "سرمایه" اصول سرمایه داری را تشریح کرده‌اند. ولی مارکس و انگلس در دوره سیادت سرمایه داری ما قبل انحصار، در دوره تکامل تدریجی و موزون سرمایه داری و بسط "مسالمت آمیز" آن در سراسر جهان در قید حیات بودند. مارکس انگلس نمی‌توانستند این مرحله جدید تکامل سرمایه داری را که هنوز اثبات عملی روشن آن وجود نداشت ببینند. آنها نمی‌توانستند بدانند که دیگر از تکامل تدریجی و موزون سرمایه داری خبری نبوده و آن جای خود را به تکامل جهشی و فلاکت آور سرمایه داری می‌دهد. ناموزونی تکامل و تضادهای سرمایه داری با نیروی ویژه‌ای عرض اندام کرده و مبارزه برای تحصیل بازار فروش و صدور سرمایه، در شرایط حد اعلای ناموزونی تکامل، جنگهای متناوب امپریالیستی را به منظور تقسیم متناوب جهان و مناطق اجتناب ناپذیر بدنبال می‌آورد.

این لنین بود که با اتکاء با اصول "سرمایه"، امپریالیسم را بمنزله عالیترین مرحله تکامل سرمایه داری مورد تجزیه و تحلیل مارکسیستی قرار داد و فنای محتوم وی را پیشگوئی کرد. بر اساس این ارزیابی تاریخی و علمی بود که اصل مشهور لنین در باره اینکه "در شرایط امپریالیسم پیروزی سوسیالیسم در کشورهای واحد و جداگانه سرمایه داری امکان پذیر است بوجود آمد."

حال نفی امپریالیسم نفی "امکان انقلاب سوسیالیستی در کشورهای واحد و جداگانه سرمایه داری در شرایط

وجود امپریالیسم و حاد شدن تضادهای آنهاست. نفی تدارک انقلاب برای چنین روزی است.

نقی امپریالیسم به سقوط نه تزوتسکیسم و تئوری انقلاب جهانی و پیگیر وی می‌انجامد که ناچاراً امر انقلاب را از دستور کار نیروهای انقلابی خارج کرده آنها را به بازگشت به مارکس و سرگرم مطالعاتی که تمامی ندارد مشغول می‌کند.

نقی امپریالیسم باز این تئوری بوسیده را مطرح می‌سازد که لنین برای انجام انقلاب اکثراً همانگونه که کائوتسکی مرتد بیان و تبلیغ می‌کرد به قمار سیاسی دست زد و روی پشتیبانی قطعی پروتلاریای اروپا حساب باز کرد. و زمانیکه این پروتلاریا سرکوب شد حتی امکان پیروزی و ساختمان سوسیالیسم در کشور واحد نیز از بین رفت.

کسی که امروز به نفی امپریالیسم و ماهیت ارتجاعی آن می‌پردازد فاقد دورنمای مبارزاتی است. نمی‌داند که چه می‌خواهد و چه باید بکند. گیج است و تلو تلو می‌خورد، اوضاع سیاسی جهان را نمی‌تواند توضیح دهد و طبیعتاً خط مشی جهانی‌اش فقط شعارهای توخالی و عوامفریبانه است و این است که از در عقب بدنبال انقلاب جهانی است که شاید قرن‌ها متمادی نیز تحقق آن عملی نشود، ولی این خاصیت را دارد که به نفی مرزها، ملت، ملیت، حقوق ملی، میهن پرستی کمونیستی پرداخته حزبی بدون مرز و کوسموپلیتی بنام کمونیست کارگری بوجود آورد.

باید به آنها بر مصداق قاچ زین را بچسب اسب سواری پیشکش گفت که در فکر ایجاد حزب کمونیست کارگری جهانی از کمونیستهای کارگری ایران و عراق و افغانستان نیتند که سرنوشت غم‌انگیزش پس از حمله آمریکا برای گسترش مناطق نفوذش از هم اکنون روشن شده است. البته پس از اعلام جنگ آمریکا علیه مردم افغانستان و نه آنطور که بدروغ می‌گویند "تروریسم"، و قرار گرفتن در کنار پرزیدنت بوش علیه مردم عادی افغانستان و مترقی شمردن حمله آمریکا به افغانستان معلوم نیست تکلیف فراکسیون افغانی این حزب کمونیستی کارگری جهانی چه می‌شود؟

این تئورهای من در آوردی ناشی از بی دورنمائی و بلند کردن سنگهای بزرگ برای سرگرمی افراد ساده حزب و نزدن است. از تصدق بر این تئوریهاست که نتایج دیگری هم بدست می‌آید که سرانجامش تلور آن در موجودی است که در مقابل ماست و باید آنرا به نقد کشید.

\*\*\*\*\*

**پرداخت فوری و بدون قید و شرط حقوق معوقه کارگران!**



# آموزگاران شکنجه

معروف رئیس جمهور بعدی پاناما آقای آنتونیو نوریگا (Antonio Noriega) نام برد که زمانیکه میانه‌اش با آمریکایی‌ها بد شد و آغاز کرد اسرار آنها را فاش کرده و تن به امضاء قرارداد استفاده از کانال پاناما را ندهد از طرف آمریکایی‌ها روبرو شد و به جرم دست داشتن در قاچاق مواد مخدر که امر پنهانی نبود با رضایت آمریکاییها صورت می‌گرفت در آمریکا محاکمه گردید و محکوم به زندان شد.

برای اولین بار انقلابیون ساندنیست در نیکاراگوئه یکی از این جزوات را یافته و منتشر کردند. جالب آن است که نه مراجع حقوق بشر، نه سازمان ملل متحد و نه رسانه‌های گروهی ممالک مدعی از حمایت از حقوق بشر نسبت باین امر مهم و تکان دهنده عکس‌العملی نشان ندادند. پس از اینکه این سند انشار یافت و آبروی آمریکا در آمریکای جنوبی رفت پنتاگون مدعی شد که روشهای توصیه شده برای استفاده از قهر نتیجه یک اشتباه بروکراتیک اند.

یکی از سخنگویان پنتاگون آقای آرین اوونس (Arne Owens) در دهه سوم سپتامبر ۱۹۹۶ ناچار شد بوجود این دستورالعمل قتلها اعتراف کند و دقیقاً بلافاصله پس از پایان برنامه اصلی اخبار تلویزیون آمریکا اظهار کرد که "این مسئله در سال ۱۹۹۲ کشف شد و مطابق مقررات گزارش گردید و حل شد" و سپس تغییری در سرگذشت آن انجام گرفت و بخش "تمرین اجباری برای حقوق بشر" به آن اضافه شد. (اطلاعات مربوطه از مقاله‌ای از نشریه آلمانی زبان "تاتس" (TATZ) مورخ ۲۳ سپتامبر ۱۹۹۶ برداشته شده است-توفان).

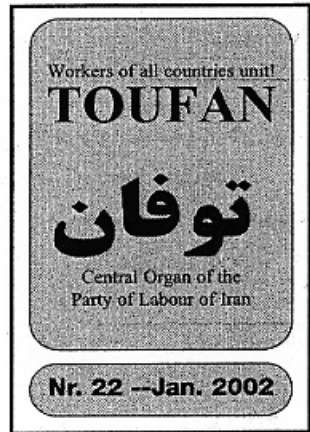
نقض پیمان منع شکنجه در اسرائیل همین نشریه در تاریخ ۱۶ و ۱۷ ماه نوامبر ۹۶ نوشت که "عالیترین مرجع قضائی اسرائیل شکنجه را مجاز اعلام کرد". البته این باین مفهوم نیست که قبل از اسرائیل شکنجه‌ای صورت نمی‌گرفت. هرگز! بلکه سخن بر سر آن است که این شکنجه‌ها را که دیگر کتمان‌ش ممکن نبود و حداقل پس از انقلاب ایران معلوم شد که عمال

ادامه در صفحه ۸

## دانشگاه شکنجه در آمریکا

ارتش آمریکا نظامیان آمریکای لاتین، سازمانهای سرکوب در جنوب شرقی آسیا و ساواک ایران و در یک کلام ماشین سرکوب متحدین خویش را برای انجام شکنجه‌های جسمی و روانی آموزش می‌داد و می‌دهد. هم اکنون که بحث مربوط به مبارزه با تروریسم در گرفته است امپریالیسم آمریکا قصد دارد که استفاده از روش وحشیانه شکنجه را که تا کنون بصورت غیر قانونی اعمال می‌شد جنبه قانونی بدهد و با پیدایش جو حاکم در آمریکا از آن نیز استفاده کند. بحث مربوط به این امر در آمریکا باز شده است تا زشتی اقدام به آن نیز از بین برود. اساساً نفس این عمل که ما بخود اجازه دهیم در مورد جایز بودن شکنجه در موارد استثنائی نظیر مبارزه با تروریسم بحث نمائیم خود بحد کافی تکان دهنده است و نشانگر مغزهای بیماری است که در آمریکا اندیشمندان این نظام را تشکیل می‌دهند.

پنتاگون در سال ۱۹۹۶ تأیید کرد که در مدارس ویژه به نظامیان آمریکای جنوبی درس شکنجه می‌داده است. بر اساس این اعتراف هفت کتاب به زبان اسپانیائی در یک مدرسه نظامی بنام "اسکول اوف آمریکاس" (School of the Americas) از سالهای ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۱ تدریس می‌شده است. در این کتب نحوه انجام شکنجه، ایجاد تزلزل روحی و روانی، تعیین جایزه برای سر مخالفان، ترور مخالفان، استفاده از داروهای مخدر برای گرفتن اعتراف و تیرباران بررسی شده است. تنها در آمریکای جنوبی از سال ۱۹۴۶ تا ۱۹۹۱ تعداد ۶۰،۰۰۰ نفر مامورین نیروهای نظامی و ارتشیان آموزش دیده‌اند. محل این دانشگاه شکنجه نخست در منطقه تحت اشغال آمریکا در کانال پاناما بود. سپس آنرا به "فورست بنینگ" (Forst Benning) در ایالت "گئورگیای" (Georgia) در خود ایالات متحده منتقل کردند. از کسانیکه در این دانشگاه تعلیم دیده‌اند می‌توان از بنیان‌گذار جوخه‌های مرگ در السالوادور آقای "روبرتو دو آبیوسون" (Roberto Abussion) و ژنرال



## نفی لنینیسم نفی امپریالیسم است

لنین مجری ساده آموزش مارکس و انگلس نبود، وی در عین حال ادامه دهنده این آموزش بود. وی آموزش مارکس-انگلس را با شرایط جدید جهانی، مطابق با مرحله تکامل سرمایه‌داری، مطابق با شرایط امپریالیسم بسط داد.

امپریالیسم ساخته و پرداخته تخیلات ذهنی لنین نبود، این پدیده مستقل از ذهن لنین در دنیای خارج وجود داشت و دارد و بهمین جهت نیز از جانب اندیشمندان بغیر از لنین نیز مورد مطالعه و ارزیابی قرار گرفت. لنین در اثر تاریخی خود "امپریالیسم آخرین مرحله سرمایه‌داری" به اسامی برخی از آنها اشاره می‌کند. امپریالیسم یک مرحله از تکامل جامعه سرمایه‌داری در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم می‌باشد. لنین با مطالعه پدیده‌ای که وجود داشت بر اساس منطق ماتریالیسم دیالکتیک به تحلیل آن پرداخت و روابط درونی آنرا کشف کرد و نتایج درخشان سیاسی از آن گرفت که این نتایج سیاسی با انجام انقلاب کبیر اکتبر در شوروی صحت خود را نیز به نمایش گذارد. جهان تقریباً از آغاز قرن بیستم با هیولای امپریالیسم روبروست که نقش قطعی در تحولات جهان دارد. آنکس که در ارزیابی‌های سیاسی خود به مقام امپریالیسم در تحولات جهان بی‌توجه باشد قادر نیست ادامه در صفحه ۱۰

سایت توفان در شبکه اینترنت [www.toufan.org](http://www.toufan.org) نشانی پست الکترونیکی [toufan@toufan.org](mailto:toufan@toufan.org)

نشریه‌ای که در دست دارید زبان مارکسیست-لنینیستهای ایران است. "توفان" نشریه «حزب کار ایران»، حزب واحد طبقه کارگر ایران است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع‌آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود یا بر جاییم و به این مساعدنیا، هرچند هم که جزئی باشد نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید زیرا مخارج توزیع پست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

حساب بانکی  
TOUFAN  
POSTBANK Hamburg  
BLZ. 20110022 KONTO NR. 2573302600  
GERMANY

شماره دورنگار (فکس) آلمان ۰۶۹/۹۶۵۸۰۳۲۶

آدرس  
TOUFAN  
POSTFACH 103825  
60108 FRANKFURT  
GERMANY

# پیروز باد حزب طبقه کارگر ایران